

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۱۱، شماره پیاپی ۲۱
بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص ۴۰-۹

سوژه تراجنس به مثابه سوژه زبان و میل:

تحلیل انسان‌شناختی از برساخت اجتماعی جنسیت به مثابه اجراگری

سعید اسلامی‌راد^۱

امیلیا نرسیسیانس^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۲

چکیده

در این مقاله، نحوه برساخت فرهنگی-اجتماعی جنسیت و تحقق‌ناپذیری امر جنسیتی را به کمک نظریات ژک لکان و جودیت باتلر با تمرکز بر سوژه تراجنس بررسی شده است. ابتدا از طریق برهم‌کنشی نظم‌های سه‌گانه لکان (تخیلی، نمادین و واقع) به چگونگی شکل‌گیری سوژه تراجنس به کمک شکاف میان هویت تخیلی (من آرمانی) و هویت نمادین (آرمان من) پرداخته شده است. سپس به فرایند گذار جنسی از طریق عمل جراحی تطبیق جنسیت به منظور راهی برای به رسمیت‌شناسی میل سوژه توسط دیگری/ دیگری بزرگ اشاره شده است. لکان تفاوت جنسی را ورای اندام‌های جنسی و مبتنی بر دال‌های زبانی به‌منزله ایدئال‌های هنجارین و باتلر آن را به‌مثابه ساختارهای گفتمانی می‌داند که به‌طور زمان‌مند بدن‌ها را شکل می‌دهد و در قالب اجراگری بیان می‌شود. روش تحقیق این مقاله کیفی است و داده‌ها به کمک مصاحبه گردآوری و در قالب روایت‌پژوهی از طریق مفاهیم نظری تحلیل شده‌اند. میدان تحقیق، شهر تهران و مشارکت‌کنندگان، هفت نفر از افراد تراجنس هستند که به‌صورت هدف‌مند با روش گلوله‌برفی انتخاب شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد ناممکن‌بودگی تحقق جنسیت به‌مثابه مدلول، جنسیت را تنها از طریق دال بدنی و در قالب اجراگری ارائه می‌دهد. تلاش سوژه در نظم نمادین (عمل جراحی تطبیق جنسیت) برای هم‌سویی با جنسیت تخیلی (آنچه سوژه از خودجنسیتی در ذهن دارد) در برخورد با امر واقع، شکافی پرنشندی است که تمرکز تفاوت/ هویت جنسیتی بر محوریت دال/ بدن در نظم نمادین موجب می‌شود تا نبود جنسیت از طریق اجراگری در قالب فانتزی هم‌زمان سوژه را ساخت و تخریب کند؛ در نتیجه جنسیت بیش از آنکه امری درون‌ماندگار باشد، امری زبان‌شناختی و اجراگریانه است.

واژه‌های کلیدی: اجراگری، امر واقع، سوژه تراجنس، سوژه میل، هویت تخیلی/ نمادین.

۱. کارشناس ارشد مردم‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، نویسنده مسئول:

saeid.eslamirad@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، enerciss@ut.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

افراد تراجنس سوژه‌های جنسیتی شده هستند که امکان بررسی برساخت سوژه با تولید میل را به دست می‌دهند. سوژه تراجنس به‌مثابه سوژه در فرایند روانی/اجتماعی، سوژه میلی^۱ است که مسیر سوژگی‌اش را از نزاع برای بازشناسی^۲ می‌گیرد؛ میلی که به‌کمک تضاد و گسست میان هویت تخیلی (آن تصویری که سوژه از خود دارد) و هویت نمادین (تصویری که به‌کمک دیگری بازشناسی می‌شود) ایجاد شده است. سوژه در تفکر پسااختارگرایی به‌مثابه سوژه‌ای ناتمام میان ساختارهای برساخت‌دهنده سوژگی در نوسان است؛ به همین دلیل اهمیت نظریه روان‌کاوی ژک لکان^۳ در مطالعات علوم اجتماعی به‌ویژه مطالعات فرهنگی و جنسیت، ارائه ترکیبی از شرایط روانی و اجتماعی به‌طور توأمان در هویت‌یابی سوژه است که در نسبت با دیگری^۴ و به‌کمک دال‌های زبان شکل می‌گیرد. لکان فرایند صورت‌بندی سوژه را در سه نظم تخیلی، نمادین و واقع^۵ بررسی می‌کند که هویت‌یابی را در فرایندی در حال شدن تحقق می‌بخشد.

جوڈیت باتلر^۶ در باب چگونگی ساخت سوژه در نظم جنسیتی با رد کردن ایده طبیعی بودن جنسیت به برساختگی بودن مقوله جنس براساس نظم جنسیتی می‌پردازد و با نفی ارتباط میان جنس و جنسیت، جنسیت را نوعی شیوه اجراگری^۷ مبتنی بر تکرار الگوهای فرهنگی/تاریخی توسط بدن می‌داند. در این معنا، سوژه تراجنس^۸ به‌وضوح از یک سو ایده طبیعی نبودن رابطه جنس/جنسیت را نشان می‌دهد و از سوی دیگر بر اجراگری جنسیت به‌عنوان کنشی مبتنی بر تکرار و تقلید از الگوها/دال‌های جنسیتی به‌مثابه محصولات فرهنگی تأکید می‌کند. اجراگری از طریق دال‌های فرهنگی، به‌منزله کاربست گفتارمند از بدن در خلق موقعیت‌های زمان‌مند است. دال‌های نمادین لکان و اجراگری جنسیتی باتلر برای سوژه امکان خطاب‌شدن و هویت‌مندشدن را فراهم می‌کند که بدن‌مندی سوژه را قاب می‌زند. همچنین به‌کمک دال‌ها تمایز میان بدن هنجار/ناهنجار را مشخص می‌کند؛ بنابراین سوژه از طریق تکرارپذیری الگوهای جنسیت به‌کمک کنش اجراگری هم‌زمان به برساخت خود به‌مثابه سوژه نظم نمادین و سوژه میل دیگری بزرگ دست می‌زند.

1. Subject of Desire
2. Struggle for Recognition
3. Jacques Lacan
4. Other
5. Imaginary, Symbolic, Real
6. Judith Butler
7. Performativity
8. Transsexual Subject

در این مقاله، به چگونگی تولید اجتماعی سوژه تراجنس و عملکرد آن بر پایه دال‌های جنس/جنسیت برای نیل به آرزومندی در قالب سوژه جنسیت پرداخته شده است. این فرایند از طریق گذار از دوگانه‌های موجود توسط سوژه، برساختی‌بودن جنسیت را آشکار می‌کند، اما گستره نظم نمادین، فشارهای گفتمانی را بر سوژه به‌منظور تعیین‌بخشی به بدن وارد می‌کند تا برای به‌رسمیت‌پذیری، به عمل جراحی تطبیق جنسیت تن دهد؛ با این حال آنچه سوژه آرزومند را به کنش وامی‌دارد، دیالکتیک میلی است که وی را بر آن می‌دارد خویشتن را از طرحی تخیلی به موقعیتی در نظم نمادین برساند. سوژه تراجنس تلاش می‌کند میان تصویر تخیلی (من آرمانی)^۱ و تصویر نمادین (آرمان من)^۲ از طریق ایجاد یک فانتزی که سوژگی زنانه یا مردانه است، هماهنگی ایجاد کند، اما با برخورد امر واقع این آرزومندی، ناتمام و در استمرار باقی می‌ماند؛ چیزی که جنسیت را به‌مثابه مدلول متعالی و درنهایت همچون دال یا اجرایی از جنسیت معرفی می‌کند.

ضرورت انجام این مقاله تحلیل فرایندی است که در آن سوژه تراجنس به‌مثابه سوژه جنسیت و سوژه‌ای که میل به گذار جنسی دارد، برساخته می‌شود. نگاه برساخت‌گرایی نشان می‌دهد سوژه‌ها از طریق ساختارهای دانش/قدرت و گفتمان‌های تنظیمی شکل می‌گیرند. هدف از این مقاله، ارائه تجربیات هفت نفر از سوژه‌های تراجنس در میان این شکاف از دو هویت تخیلی و نمادین و بیان این امر است که دسترس‌پذیری امر جنسیتی (که توسط نظم نمادین معرفی می‌شود) در ابتدا امکان‌پذیر جلوه می‌کند و با شکست آن از طریق ساخت بدن‌ها به‌کمک نظم جنسیتی به تهی‌بودن آن از معنا می‌انجامد. با توجه به رویکرد انسان‌شناختی پژوهش، روش تحقیق از نوع کیفی است و داده‌ها از طریق انجام مصاحبه عمیق به‌دست آمده‌اند. نمونه‌گیری به‌دلیل حساسیت موضوع از طریق نمونه‌گیری گلوله‌برفی و به شکل هدف‌مند انتخاب شده است. سپس داده‌های تحقیق از طریق تحلیل روایت بر پایه مفاهیم نظری ارائه‌شده بررسی شدند.

مفاهیم نظری

دال‌های تنانه: دیالکتیک میل

سوژه لکانی منفرد و خودآیین نیست، بلکه در ارتباط با دیگری شکل می‌گیرد. این سوژه از برهم‌کنش میان سه نظم تخیلی، نمادین و واقع صورت‌بندی می‌شود که هر یک از این سه نظم تأثیرات خود را بر روان/بدن سوژه می‌گذارند. نخستین مرحله در شکل‌گیری آگو از طریق بدن

1. Ego Ideal
2. Ideal Ego

کودک در امر تخیلی ایجاد می‌شود؛ بنابراین اگر بیش از آنکه خودی واقعی باشد، اثر تصویر و کارکردی خیالی است (هومر، ۲۰۰۵: ۲۵). در این معنا، امر تخیلی مبتنی بر تحریف رابطه شخص با جهان از طریق تصویری خیالی است. درک کودک از خویشتن در بازتاب آینه‌ای هم‌زمان نوعی توهم وحدت و نیز از هم‌گسیختگی و بیگانه‌شدگی است. مرحله آینه‌ای نخستین نمود تعیین‌کننده در میل به بازشناسی است (کالویانف، ۱۳۹۸: ۳۷). لکان این شناسایی از خویشتن توسط کودک را نوعی سوءبازشناسی^۱ می‌نامد که به‌مثابه یک الگو برای بازشناسی در تمامی هویت‌یابی‌های آتی نقش ایفا می‌کند. مرحله آینه‌ای چارچوب هویت‌یابی‌های بعدی را تعیین می‌کند و همه پویای‌های دیالکتیکی آن‌ها را بازمی‌نمایاند. تصویر دیگری از خویشتن در مرحله آینه‌ای به‌عنوان قانون وضع شده و شکافی را میان تجربه زیست‌شده و بازنمایی و بین واقعیت و نشانه‌ها ایجاد می‌کند که پیش‌شرط و معنای دلالت [و ورود سوژه به زبان] است (گروش، ۱۹۸۹: ۴۶).

دومین مرحله ورود کودک به نظم نمادین با تولد سوژه در بستر زبان/ ناخودآگاه همراه است. سوژه‌شدن، تفاوت‌یابی میان /گو و دیگری است. این نظم اساس دنیای اجتماعی است و تولد سوژه را رقم می‌زند. زبان در اینجا تنها ابزاری برای به‌کارگیری و ارتباط نیست، بلکه زبان سوژه را می‌سازد و ویران می‌کند. سوژه با ورود به زبان دچار گسست میان امر تخیلی و نظم نمادین می‌شود؛ چیزی که به ایجاد فقدان و تولد ناخودآگاه و در نتیجه زایش سوژه بر مبنای میل منجر می‌شود. به باور لکان، از نظر اجتماعی ما خود را با قانون به‌عنوان واسطه تعریف می‌کنیم. همچنین از طریق تبادل نمادها خویشتن‌های مختلف خویش را در ارتباط با یکدیگر قرار می‌دهیم (لکان، ۱۹۹۱: ۱۴۰). اساس نظم نمادین، همین نمادهایی است که سوژه را محاط کرده و شکل می‌دهند؛ بنابراین سوژه چیزی جز دال زبانی نخواهد بود. برخلاف فروید که ناخودآگاه را بر زبان مقدم می‌دانست، برای لکان زبان با نیروی نمایان‌ساز خویش ناخودآگاه را شکل می‌دهد تا جایی که می‌گوید: *ناخودآگاه مانند یک زبان ساختاریافته است* (لکان، ۱۹۹۸: ۲۰۳) و از همان منطق صوری دال‌ها تبعیت می‌کند. نظم نمادین که برای لکان در نام پدر به‌مثابه قانون بروز و تجلی می‌یابد، همچون هستی از پیش موجودی است که سوژه به درون آن پرتاب شده است. در نام پدر^۲ است که باید پشتیبانی کارکرد امر نمادین را بازشناسی کنیم که از دیرباز این فیگور، خود را معادل قانون قرار داده است (لکان، ۲۰۰۱: ۵۰)؛ از همین رو، هر تلاش سوژه برای بیان میل به‌منظور کسب هویت از طریق امکانات نهفته در جهان پیش‌رو یعنی دال‌ها ممکن و نیز محدود شده است.

1. Misrecognition
2. The Name of the Father

لکان میان دیگری بزرگ به‌مثابه برسازنده و قانون میل و دیگری کوچک^۱ (که آن را با a نشان می‌دهد؛ به‌عنوان آنچه از خویشتن در دیگری شناسایی می‌شود تا کمبود را رفع کند) تمایز می‌نهد. دال در میدان دیگری بزرگ خود^۲ را تولید کرده و سوژه را از طریق دلالت‌پردازی آشکار می‌کند (لکان، ۱۹۹۸: ۲۰۸). این دیگری بزرگ با ایجاد کمبود در سوژه امکان میل‌ورزی را می‌دهد، اما آنچه به‌عنوان میل ارائه می‌شود، نه از آن سوژه که متعلق به دیگری بزرگ است. به قول لکان، در من چیزی بیشتر از خود من وجود دارد تا جایی که این من به‌طور ذاتی انعقادی از تأثیرات بیگانه بیناسوژگانی و تراسوژگانی است (جانستون، ۲۰۱۸)؛ بنابراین سوژه حتی زمانی که از امیال خود سخن می‌گوید، هم‌زمان با بازشناسی امیال خود در دیگری به‌دنبال بازشناسی از امیال دیگری بزرگ است. این میل دیگری بزرگ است که سوژه باید آن را بازشناسی کند (لکان، ۲۰۰۱: ۲۲۰)، اما فقدان همواره برسازنده است؛ چه در مقام برسازنده میل و چه در جایگاه تولید سوژه جنسی.

امر واقع سومین نظمی است که دلالت‌پردازی را ممکن و البته حصول معنا را ناممکن می‌کند. برای لکان اولویت دال به مدلول تا حدی است که هر چیزی از رهگذر ساختار دال ظهور می‌کند (لکان، ۱۹۹۸: ۲۰۶). این اولویت نشان‌دهنده تسلط و نیروی تولیدگر زبان است. در زبان، سوژه به‌مثابه یک دال تعیین می‌یابد و مدلول آن برای سوژه دست‌نیافتنی است. مدلول نهایی یا معنای غایی همواره چیزی است که از شناخت دور می‌ماند و تن به نمادین شدن نمی‌دهد که توسط لکان در قالب امر واقع معرفی می‌شود. امر واقع جهان است پیش از آنکه توسط زبان قطعه‌قطعه شده باشد (میرس، ۲۰۰۳: ۲۵). همچنین جهانی است که پیش از ورود سوژه در نظم نمادین، آنجا حاضر بوده است. لکان اصطلاحی را از هایدگر وام می‌گیرد و آن را بدین‌گونه استفاده می‌کند: امر واقع پیش از وجودداشتن است (ex-sists) [چیزی که برون می‌ایستد]. امر واقع خارج یا ورای واقعیت ما قرار دارد و آشکارا ورای چیزی است که بتوانیم آن را نام‌گذاری کنیم یا درباره آن سخن بگوییم (فینک، ۱۹۹۶: ۲۵). با این همه، امر واقع نظم تخیلی و نمادین را صورت‌بندی می‌کند. همچنین چیزی در ورای، در پس یا در ذیل نموده‌های پدیداری است که برای تجربه‌های بی‌واسطه آگاهی اول شخص در دسترس قرار دارد (جانستون، ۲۰۱۸)، اما امر واقع به‌مثابه بنیان دلالت، هم‌زمان حصول معنا را از طریق ناممکنی مدلول برهم می‌زند؛ بنابراین امر نمادین به‌مثابه تکرار روی امر واقع عمل می‌کند، اما هرگز به آن تبدیل نمی‌شود.

اما آنچه در نظریه لکان تفاوت جنسی را شکل می‌دهد، ساختار نمادینی است که سوژه را از طریق ابژه کوچک a خطاب قرار می‌دهد؛ بنابراین سوژه میان دو دریافت از خویش در تضاد

1. Objet Petit A
2. Self

است: من آرمانی (نظم تخیلی) و آرمان من (نظم نمادین) (لکان، ۱۹۹۱: ۱۴۱). دیگری بزرگ با خطاب کردن سوژه از طریق دال‌های جنس/جنسیت امکان ایزه‌گزینی (با ایزه کوچک a) را می‌دهد. برای همین، سوژه زن به این دلیل در جست‌وجوی مرد است که ایزه میل وی را تشکیل می‌دهد؛ ایزه‌ای که از طریق آن امکان هویت‌یابی به‌مثابه زن را پیدا می‌کند. میل دیگری بزرگ (بر مبنای کمبود) برای سوژه است. در اینجا با معنای دیگری از گفته لکان که «میل انسان، میل دیگری است» روبه‌رو می‌شویم که می‌توان آن را بدین‌صورت ترجمه کرد: از یک سو میل انسان، میل دیگری بزرگ است [...] از سوی دیگر اینکه میل انسان از طریق دیگری بزرگ ایجاد می‌شود؛ به معنای قرارگرفتن در معرض امیال دیگری بزرگ به‌مثابه ایزه a است (فینک، ۱۹۹۶: ۵۹)؛ بنابراین بیش از آنکه هویت سوژه را عاملی درونی (مانند اندام جنسی) مشخص کند، ایزه‌گزینی از طریق نظم نمادین سوژه را جنسیتی می‌کند؛ از همین رو سوژه تراجنس ایزه میل خود را ایزه‌ای انتخاب می‌کند که برای نظم نمادین برهم‌زننده است. در طبیعت‌زدایی از جنس و سکسوالیته، لکان جنس را یک برساخت اجتماعی می‌داند.

دیگری بزرگ نزد لکان در چهار معنا به کار رفته است: دیگری به‌مثابه زبان (دال‌های بیان)، دیگری به‌مثابه خواست، دیگری به‌مثابه میل (ایزه a) و دیگری به‌مثابه ژوئیسانس (فینک، ۱۹۹۶: ۱۳). دیگری بزرگ را می‌توان مهاجمی در نظر گرفت که خواسته‌های ما را دگرگون می‌کند و شکل می‌دهد. فقدان^۱ برای لکان، سازنده سوژه و حتی دیگری بزرگ است، اما به‌دلیل ناممکنی رفع فقدان از طریق مداخله امر واقع، سوژه درمی‌یابد که دیگری بزرگ تهی از آن چیزی است که از سوژه خواهان است. تشخیص دیگری بزرگ دارای فقدان، برای سوژه یک لحظه تروماتیک (روان‌زخم)^۲ است و این عملکرد فانتزی است تا ضربه را پنهان کرده و آن را به‌نوعی برای سوژه قابل تحمل کند. لکان این لحظه روان‌زخم را برخورد امکان‌ناپذیر ما با امر واقع توصیف می‌کند (هومر، ۲۰۰۵: ۱۱۳)؛ بنابراین در تئوری تفاوت جنسی، آنجا که جنسیت به‌مثابه امر واقع و ناممکن جلوه می‌کند، هویت‌های جنسی/جنسیتی تنها به‌مثابه دال نمادین در قالب نوعی فانتزی و تفسیر عمل می‌کنند که سعی دارند بر این تروما با شبحی از هویت جنسیت‌مند فائق آیند، اما اگر جنسیت هویتی ناممکن است، چرا به‌عنوان یک دال سوژه را نشان‌دار می‌کند؟ از دید لکان، جنسیت به‌مثابه یک دال ناب، نقطه آجیدنی^۳ است که ساختار دال‌ها را پیوند می‌زند و مانع گسست میان آن‌ها می‌شود. این نقطه از طریق پیوند دادن دال‌ها به یکدیگر آن‌ها را ذیل یک دال مرکزی به نام جنسیت متمرکز می‌کند و از طریق متوقف‌کردن

1. Loss
2. Traumatic
3. Point De Capiton

حرکت مدلول (جنسیت) از طریق دال‌ها (بدن‌ها) می‌کوشد معنا را تثبیت کند، اما حرکت بی‌وقفه دال‌ها، لغزش مدلول به ذیل دال‌ها را موجب می‌شود؛ از همین رو به باور ژیاک می‌تواند تنها راه تجربه از واقعیت تاریخی تنها از طریق عاملیت یک دال ناب به‌دست آید. این اشاره به دال ناب می‌تواند تجربه ما از واقعیت [و نیز جنسیت] را وحدت و هویت بخشد؛ زیرا واقعیت تاریخی [مانند نظم جنسیتی] همیشه نمادین است و روش تجربه‌کردن آن از طریق حالت‌های نمادین‌سازی [و هویت‌یابی جنسیتی] انجام می‌شود (ژیاک، ۲۰۰۹: ۱۰۸).

نیروهای تنانه: اقتصاد سیاسی میل

اقتصاد سیاسی میل وابسته به نظم نمادینی است که بدن و نیروهای آن را کنترل می‌کند و تصمیم می‌گیرد میل تا کجا امکان کنش داشته باشد و از کجا باید سرکوب شود و در مسیر والایش قرار بگیرد. اندیشه لکان درباره دیگری بزرگ به بازتاب ایده قدرت نزد فوکو در تبیین سوژه منجر می‌شود. از نظر فوکو، قدرت برخلاف خشونت اعمال نمی‌شود، بلکه در فرایند تکثیر نیروها بازتولید می‌شود. ایده قدرت بیش از آنکه بر سرکوب نیروهای بدن مبتنی باشد، سعی در هدایت آن در قالب‌های مشخصی دارد که البته در برخی از موارد مازاد این نیروها از حلقه‌های قدرت می‌گریزد و به اشکالی نوپدید منجر می‌شود؛ بنابراین قدرت واقعیت را تولید می‌کند (فوکو، ۱۳۹۶: ۴۲) و مانند دیگری بزرگ، سکسوالیته را سرکوب نمی‌کند، بلکه به‌مثابه شیوه‌ای از ویژگی‌ها در بدن جای می‌دهد؛ پس زندگی جنسی به معنای مشاهده تغییرات مداوم میان ابعاد تعریف‌کننده، تنظیمی، مولد و نابرابر قدرت است (بریکل، ۲۰۰۹). در اندیشه لکان، بدن به‌طور گسترده‌ای توسط دال‌ها نوشته می‌شود؛ به‌گونه‌ای که لذت در برخی نقاط بدن متمرکز می‌شود، دیگر نقاط از طریق دال زبانی، خنثی‌سازی می‌شود و مورد پذیرش هنجارهای رفتاری و اجتماعی قرار می‌گیرد (فینک، ۱۹۹۶: ۲۴). آنچه برای لکان سوژه شدن از طریق ورود به امر نمادین است، برای فوکو سوژگی از طریق منقاد قدرت شدن معنا می‌یابد. در این نگاه، سوژه شدن^۱ هم به معنای بدل شدن به سوژه و هم فرایند انقیادی است که در آن شخص تنها با سوژه یک قدرت شدن می‌تواند به خودآیینی برسد؛ انقیادی که مستلزم وابستگی ریشه‌ای است. این فرایند برای فوکو، به‌طور مرکزی از طریق بدن رخ می‌دهد (باتلر، ۱۹۹۷: ۸۳).

اگرچه نگاه فوکو به دانش پزشکی و به‌طور ویژه روان‌کاوی نگاهی هنجارین است، لکان با دانش روان‌کاوی به‌مثابه دانشی منقادکننده مخالف است. همچنین با نفی ایده‌های هستی‌شناختی مانند زنانگی و مردانگی به روان‌کاوان همکار خود درباره استفاده از قدرت

انتقال^۱ در محیط بالینی به‌منظور تلقین ایدئال‌های فرهنگی همسو با دگرجنس‌گرایی^۲ هشدار می‌دهد و بر این باور است که چون هدف روان‌کاوی «سازگاری با واقعیت» نیست، کار بالینی باید مراقبت کند تا در برابر ترویج دگرجنس‌گرا هنجاری^۳ مقاومت ورزد. نکته مهم اینکه لکان بر خطرات احتمالی سوءاستفاده از قدرت درمانی تأکید کرده و بیان می‌کند که روان‌کاوی باید دور از کارکرد به‌مثابه عامل طبیعی‌سازی اجتماعی^۴، کار خود را در برابر این طبیعی‌سازی در نظر بگیرد. انتقاد اخلاقی لکان از سازگاری ذهنی نشان‌دهنده فاصله نظریه وی از بازنمایی فوکو از روان‌کاوی به‌عنوان یک نهاد طبیعی‌سازی است (دین، ۲۰۰۳). اگرچه سازوکارهای قدرت/ دانش سعی می‌کنند نیروهای بدن را در جهت اقتصاد سیاسی همسو با ایده‌ها و هنجارهای اجتماعی تغییر دهند، نیروهای بدن که توانش‌های لازم برای خلق موقعیت‌های تازه در جهت وارونه‌سازی هنجارهای بدن‌مندی را دارند، به‌کمک وجه مولد قدرت، نیروهای مازاد بدن و میل به اشکال نوین بدن‌مندی منجر می‌شوند.

پیوند آرای لکان با نظریه کوئیر در نفی ذات‌گرایی تفاوت جنسی است. نقد لکان از روان‌شناسی آگو که آرمانش را تطبیق سوژه با هنجارهای اجتماعی می‌داند، با نقد سیاسی کوئیر در باب اشکال هنجارین اجتماعی (که از طریق ماتریس دگرجنس‌گرایی صورت می‌گیرد) پیوند دارد. لکان با جنسیت‌زدایی از ناخودآگاه و ارائه آن چون مفهومی زبان‌شناختی و فوکو با نقد ساختارهای دانش/ قدرت، هر دو ساختارهایی ترافردی را بازنمایی می‌دهند که اثرات سوژکتیو دارند، اما توانشی را از طریق مازاد نیروهای میل/بدن به سوژه می‌دهند؛ با این حال اهمیت نظری روان‌کاوی برای فمینیسم این است که آناتومی به‌تنهایی هویت جنسی شخص را تعیین نمی‌کند (رایت، ۲۰۰۰: ۱۷). اگرچه ناخودآگاه و بازی دال‌های زبان سبب حرکت سوژه بر مدار میل می‌شوند، امکان‌ناپذیری مدلول میل در قالب امر واقع، ایده جنسیت را نفی می‌کند. لکان تفاوت جنسی را نوعی از تفاوت می‌داند که از طریق دال‌های جنسیتی شکل می‌گیرند و هیچ مبنای زیست‌شناختی ندارند. تفاوت جنسی در این معنا، نه به طبیعت فروکاسته می‌شود و نه به فرهنگ، اما در نقطه تلاقی آن دو ظاهر می‌شود و بدین معنا نیست که تفاوت جنسی مجموع عناصر طبیعی (بیولوژیکی) و فرهنگی (دلالتی) است، بلکه چیزی است که از وحدت آن دو باقی می‌ماند.

منظور لکان این است که همه ساختارها، سوژه یا امر نمادین الزاماً ناقص هستند. همچنین همیشه عنصری احتمالی وجود دارد که حذف می‌شود. استثناء نیز یک قاعده است [مانند

1. Transference
2. Heterosexuality
3. Heteronormativity
4. Social Normalization

سوژه‌های تراجنس که از وحدت جنس/جنسیت فراتر می‌روند [هومر، ۲۰۰۵: ۱۰۳]. لکان جنسیت‌یابی را امری واقع تفاوت جنسی ارائه می‌کند؛ به‌مثابه امر واقع نفوذناپذیری که می‌کوشد به‌طور مناسب به زبان واقعیت‌های تخیلی و نمادین ترجمه شود، اما پیوسته در برابر این جریان مقاومت می‌کند؛ با این حال تفاوت جنسی اگر در سطح هستی‌شناختی استحکام یابد، با ذات‌باوری گره می‌خورد و به بازی ترکیبی ذات‌های مردانگی و زنانگی تبدیل می‌شود. هستی‌شناسی سنتی/نظم نمادین به‌مثابه ماشینی برای تولید ذات‌های مردانه و زنانه و بنیادگذاری این ذات‌ها در هستی است؛ بنابراین مردانگی و زنانگی تنها ایدئال‌هایی هستند (جنسیت ایدئال) که در هیچ کجای واقعیت وجود ندارند (هیچ فردی صد درصد زن یا مرد نیست). مردان و زنان تنها به‌صورت ترکیبی متفاوت از این دو حالت ایدئال هستند (زوپانچیچ، ۲۰۱۷: ۴۵)؛ بنابراین سوژه تراجنس که ایدئال‌های جنسیت را به‌مثابه دال/هنجاری غیرطبیعی آشکار می‌کنند، به‌مثابه غیریت/بیگانه‌ای برای دیگر سوژه‌ها شناخته می‌شوند که آرامش این دیگری‌ها را برهم می‌زنند.

گفتارهای تنانه: واقع‌بودگی مدلول میل

باتلر با رد سوژه زنانه فمینیسم، نه‌تنها جنسیت که جنس را مفهومی جنسیتی و برساختی می‌داند. از دید وی، اگر جنسیت برساخت اجتماعی جنس است و اگر به این «جنس» نمی‌توان دسترسی پیدا کرد، مگر به‌کمک سازه‌های آن، پس جنس توسط جنسیت جذب شده و جنس نیز به چیزی شبیه داستان یا یک فانتزی [امر واقع] بدل می‌شود (باتلر، ۲۰۱۱: xv). پیوند ایده اجراگری باتلر با جنسیت به‌مثابه دال نزد لکان اهمیت و جایگاهی دارد که لکان به زبان می‌دهد و نقش آن را چنان در برساخت سوژه قدرتمند می‌داند که ناخودآگاه فردی را نیز منبعث از منطق زبانی و دال‌های بیانی آن می‌بیند. در زبان‌شناسی ساختارگرا، فردینان دو سوسور^۱ سه جنبه از زبان را از هم تمایز داده است: ۱. زبان^۲ به‌مثابه پدیده‌ای جهان‌شمول از ارتباطات انسانی، ۲. لانگ^۳ به‌منزله یک زبان یا نظام زبانی خاص، ۳. پارول^۴ به‌عنوان زبان مورد استفاده، کنش‌های گفتاری خاص یا گفته‌ها (هومر، ۲۰۰۵: ۳۷). برخلاف سوسور که معنا را از طریق مدلول ممکن می‌داند، لکان دال را اولویت می‌بخشد و آن را حاضرکننده مدلول می‌داند؛ به‌گونه‌ای که برای مثال دال مردانگی معنای هویت جنسی مردانه را از طریق وجه افتراقی آن با دال زنانگی حاضر می‌کند، اما تمایز میان جنس/جنسیت را می‌توان به‌مثابه تمایز میان زبان/

1. Ferdinand De Saussure
2. Language
3. Langue
4. Parole

گفتار نیز در نظر گرفت. اگر زبان منبعی از توانش‌هاست که در موقعیت زمان‌مند به صورت گفتار بروز می‌یابد، بدن نیز منبعی است که جنسیت به‌مثابه یک شکل گفتاری از آن است؛ گفتاری که از طریق دال‌ها/ بدن‌مندی بیان می‌شود.

ایده اجراگری جنسیت می‌تواند مانند گفتاری جنسیتی در موقعیت‌هایی باشد که در آن جنسیت از جنس پیروی نمی‌کند. امروزه شیوه‌های اجراگری جنسیت که طبیعی‌بودگی و ثبات پیش‌فرض‌های متداول درباره مردانگی و زنانگی را می‌شکنند، هرگونه باور غیر تاریخی درباره جاودانه‌بودن فرض دگرجنس‌گرایانه را تخریب می‌کنند (ویکس، ۲۰۱۰: ۹۳)، اما باتلر سوژه را به‌منزله سوژه متناقض‌نما می‌فهمد: سوژه در فرایند انقیاد در شرایط اجتماعی ایجاد می‌شود و می‌تواند در برابر این شرایط نیز واکنش نشان دهد. سوژه از طریق زبان/ دیگری بزرگ تولید می‌شود و می‌تواند آن را به چالش بکشد، اما باتلر سوژه دیگری را در هویت‌یابی افراد تراجنسی نشان می‌دهد که سعی در تغییر بدن نمادین برای تطبیق با جنسیت تخیلی دارند؛ چراکه کنش این افراد بر فرض وجود یک سیستم جنسیتی دوگانه عمل کرده و این عقیده را حفظ می‌کند که جنسیت رابطه‌ای تقلیدی با جنس دارد که به‌موجب آن، جنسیت بازتابی از جنس یا منحصر به آن است (باتلر، ۱۹۹۹: ۱۰).

در این معنا، باتلر جنس را ایدئال تنظیمی می‌داند که تجسدبخشیدن به آن اجباری است و این امر از طریق برخی اعمال بسیار تنظیم‌شده صورت می‌گیرد (انجام نمی‌شود). به عبارت دیگر جنس ساختاری ایدئال است که با گذشت زمان به اجبار مادیت می‌یابد (باتلر، ۲۰۱۱: xiii-xi)؛ پس اگر حقیقت درونی جنسیت، ساختگی است و اگر جنسیت واقعی، امری خیالی است که روی بدن نقش می‌شود، به نظر می‌رسد جنسیت‌ها نه می‌توانند درست باشند و نه غلط، بلکه تنها تأثیرات حقیقی یک گفتمان از هویتی اولیه و پایدار هستند. این واقعیتی صرف یا وضعیت ثابت بدنی نیست، بلکه فرایندی است که در آن هنجارهای قاعده‌بخش، جنس را تحقق می‌بخشند. اجراگری نیز کنشی منفرد نیست، بلکه یک تکرار و آیین است که تأثیراتش را به‌کمک طبیعی‌کردن خویش در زمینه یک بدن به‌دست می‌آورد که باید آن را منحصر به یک دوره زمانی و امری موقتی دانست که به‌طور فرهنگی حمایت می‌شود (باتلر، ۱۹۹۹: xv).

در نگاه باتلر اگر مبنای هویت جنسیتی تکرار سبک‌وار کنش‌ها در طول زمان باشد و نه یک هویت به‌ظاهر یکپارچه، امکان دگردیدی جنسیتی در رابطه‌ای دلخواه میان این قبیل کنش‌ها در صورت امکان نوع متفاوتی از تکرار، در شکستن یا تکرار خرابکارانه آن سبک وجود دارد (باتلر، ۱۹۸۸). اگر رابطه طبیعی میان بدن/ جنس با جنسیت وجود نداشته باشد، به‌راحتی می‌توان بدن/ جنس مؤنثی را ملاحظه کرد که جنسیتی مردانه دارد یا بدن/ جنس مذکری که جنسیتی زنانه را نمایش می‌دهد؛ ایده‌ای که واقع‌بودگی مدلول جنسیت را به‌مثابه چیزی

امکان‌ناپذیر بروز می‌دهد؛ از این رو ژست اجراگر به فرایندی اشاره دارد که در آن ساختارهای اجتماعی نمادین توسط تکرار و تصریح به امری طبیعی بدل می‌شوند. آنچه امر طبیعی خوانده می‌شود، رسوب گفتمانی است و در این دیدگاه، دیالکتیک طبیعت و فرهنگ به دیالکتیک درونی فرهنگ تبدیل می‌شوند. فرهنگ آنچه را به امر طبیعی ارجاع می‌دهد، تولید و تنظیم می‌کند (زوپانچیچ، ۲۰۱۷: ۴۰)؛ بنابراین نظریه کوئیر با رد هرگونه هویت جنسیتی می‌کوشد اساس هویت را چیزی جز نگاشت هنجارهای اجتماعی بر بدن نداند و هویت را بی‌اعتبار کند. به عبارت دیگر چیزی وجود ندارد تا کوئیر به ضرورت بر آن دلالت کند، کوئیر هویتی بدون ذات است (پیکت، ۲۰۲۰)، اما از آنجا که بدن‌ها در گستره نظم نمادین ناچار به رسمیت‌شناسی هستند، می‌کوشند از طریق دنبال کردن و اجرای رابطه طبیعی‌شده جنس/جنسیت، هویت اجتماعی خود را به دست آورند؛ چراکه در سیستم اجتماعی، جنسیت‌های «قابل فهم» آن‌هایی هستند که به تعبیری انسجام و پیوستگی بین جنس، جنسیت، کنش جنسی و میل را ابقا می‌کنند (باتلر، ۱۹۹۹: ۲۳).

درنهایت امر جنسی در روان‌کاوی چیزی متفاوت با بازی ترکیبی معنادار مردانگی و زنانگی سنتی است، امر جنسی/ امر واقع دقیقاً چیزی است که این بازی را برهم می‌زند و آن را ناممکن می‌کند. جنسیت در این معنا، هستنده‌ای نیست که در فراسوی امر نمادین وجود داشته باشد؛ جنسیت وجود دارد اما تنها به مثابه تناقض فضای نمادینی که به سبب دال به شکلی گمشده و متناقض در محل برخورد بدن‌ها ظهور می‌کند. جنسیت به مثابه اجراگری به معنای امکان تکرار الگوهایی است که قدرت خود را از همین امکان تکرارپذیری به دست می‌آورند؛ بنابراین هرگونه تعلیق، مداخله و ترکیب الگوهای زنانگی/ مردانگی یا توقف در اجراگری به معنای حذف سوژگی نمادین به منزله سوژه زن/ مرد و ارائه آن سوژه به مثابه سوژه‌ای منحرف/ ناهنجار است.

پرسش‌های پژوهش

با توجه به طرح مفاهیم نظری، یعنی چگونگی برساخت سوژه جنسیت بر مبنای میل در نظریه لکان و اجراگری نزد باتلر و مسئله تحقیق که به چگونگی تولید سوژه تراجنس بر مبنای حرکت میل بر محور دال‌های نمادین می‌پردازد، پرسش‌های اصلی تحقیق در ادامه مطرح شده‌اند:

- چگونه نظم سه‌گانه ژک لکان از طریق برهم‌کنشی، هم‌زمان به تولید سوژه، ایجاد فقدان و آرزومندی در سوژه جنسیتی می‌پردازد و چگونه سوژه تراجنس به بهترین صورت این آرزومندی را نشان می‌دهد؟

- حرکت سوژه تراجنس از طریق گذار جنسی در جهت به رسمیت‌شناسی میل چگونه به نفی و براندازی جنبه‌های ذات‌باورانه جنس / جنسیت در ماتریس دگرجنس‌گرایی مورد نظر باتلر منتهی می‌شود؟
- ارتباط میان زنانگی و مردانگی در آرای لکان به مثابه دال نمادین با جنسیت به منزله اجراگری در تفکر جودیت باتلر به چه صورت آرزومندی سوژه تراجنس برای زن یا مرد شدن را به مثابه امر واقع (مدلول متعالی) تحقق‌ناپذیر می‌کند؟

روش‌شناسی پژوهش

نظر به رویکرد انسان‌شناختی پژوهش، روش تحقیق از نوع کیفی است و داده‌ها از طریق انجام مصاحبه عمیق به دست آمده است. نمونه‌گیری به روش گلوله‌برفی و به شکلی هدف‌مند انتخاب شده و داده‌های تحقیق از طریق تحلیل روایت بر پایه مفاهیم نظری بررسی شده‌اند. به دلیل رویکرد تحقیق، آنچه از طریق مصاحبه‌ها در قالب روایت ارائه شده است، ارتباط میان روایت و تجربه زیسته را نشان می‌دهد که توسط سوژه به کمک زبان و معنایی که دال‌های زبانی به این تجربه‌ها معنا می‌دهند، بازگو شده است؛ بنابراین در روایت‌های افراد بزنگاه‌های مهم زندگی یعنی آنچه بدان‌ها اشاره شده (مانند میل به انجام عمل جراحی تطبیق جنسیت) از مهم‌ترین نقاط عطف و تجربیاتی است که درک سوژه را از هویت بازتاب می‌دهد.

معرفی میدان

افراد تراجنس بخشی از اجتماع بزرگ‌تر کوئیر است که موقعیت متفاوت‌تری در جامعه ایران دارد. به رسمیت‌شناسی هویت تراجنسی در قوانین ایران که به موجب آن امکان انجام عمل جراحی به منظور تطبیق جنسیت از سوی مراجع قانونی و دینی صادر شده است، بر تمایز این افراد با دیگر افراد کوئیر تأثیر داشته است. این نکته سبب شده است افراد تراجنسی به دلیل حفظ موقعیت اجتماعی خود، شکل تمایز یافتگی بیشتری را از دیگر افراد کوئیر نشان دهند که به دلیل جلوگیری از قرار گرفتن وضعیت تراجنس‌گرایی در کنار هم‌جنس‌گرایی / دوجنس‌گرایی به مثابه سوژه‌های منحرف در گفتمان رسمی، اغلب شکلی از رفتار درون‌گروهی و منزوی‌تری را در پیش بگیرند (از یک سو با تمایز از دیگر افراد کوئیر حس انزوای درون‌گروهی بیشتری را تجربه می‌کنند و از سوی دیگر، از سوی جامعه دگرجنس‌گرا نیز به دلیل اقلیت‌بودگی پس‌زده می‌شوند). امکان تطبیق جنسیت در ایران برای افراد تراجنسی موجب دودستگی میان افراد تراجنسی و تراجنسیتی نیز شده است. افراد تراجنسیتی که تمایلی به انجام عمل جراحی ندارند و افراد تراجنسی‌ای که به هر دلیلی از انجام آن سر باز می‌زنند، سبب شده است توسط افراد

تراجنسی که مایل به انجام این عمل جراحی هستند یا آن را انجام داده‌اند، قضاوت شوند؛ به‌گونه‌ای که این افراد در بیشتر موارد میل به انجام جراحی را عاملی برای هویت‌یابی اصیل سوژه تراجنسی می‌دانند و از طریق آن به تمایز یافتگی دست می‌زنند؛ از همین رو در این پژوهش تنها به افراد تراجنس پرداخته شده است.

میدان پژوهش در این تحقیق، شهر تهران است و مشارکت‌کنندگان به دلیل تعلق به گروه همسان و ارتباط دوستانه‌ای که در آن با یکدیگر دارند، توسط یکی از مطلعان (ندا) به پژوهشگر معرفی شدند و ضمن صحبت‌های اولیه مبتنی بر موضوع و هدف پژوهش، تمایل خود را برای شرکت در آن و انجام مصاحبه به صورت فردی و خارج از گروه اعلام کردند. از میان این افراد، چهار نفر از آنان هنوز عمل جراحی تطبیق جنسیت را انجام نداده‌اند و سه نفر این جراحی را پشت سر گذاشته‌اند. یکی از مشکلات پژوهش در فرایند مصاحبه دسترسی نداشتن به افراد تراجنس بعد از انجام عمل جراحی است که به دلیل حساسیت به گذشته خود یا تمایلی به صحبت نداشتند، یا به دلیل ارتباط نداشتن با افراد/ گروه همسان، دسترسی به آن‌ها با مشکل روبه‌رو بود.

جدول ۱. اطلاعات زمینه‌ای مشارکت‌کنندگان در پژوهش

نام	سن	هویت جنسی	وضعیت تأهل	تحصیلات	شغل
آوین	۲۳	تراجنس	مجرد	کارشناسی	دانشجو
مارال	۱۸	تراجنس	مجرد	دیپلم	محصل
مهرآ	۵۰	تراجنس	مجرد	دیپلم	کارگر جنسی
ندا	۲۴	تراجنس	مجرد	کارشناسی	کار در کافه
آتلان	۳۶	زن ترنس	مجرد	دیپلم	کار در رستوران
صبا	۴۵	زن ترنس	طلاق (ازدواج بعد از عمل جراحی تطبیق جنسیت)	سیکل	ماساژور
هانا	۲۵	زن ترنس	مجرد	کارشناسی	پرستار

یافته‌ها

امر تخیلی: اگو و تولد سوژه میل

افراد تراجنس از نظر هویت جنسیتی میان دو تصویر از خود در تعارض هستند؛ خود بدنی یا جنسی (تصویر نمادین از هویت) و خود جنسیتی (که متعارض با هویت جنسی و تصویری تخیلی از هویت است). این افراد در انطباق میان جنس/ جنسیت با شکافی مواجه هستند که

بیش از هر چیز غیرطبیعی بودن ایده جنس/جنسیت را نشان می‌دهد، اما افراد تراجنسی که با بدن مذکر متولد می‌شوند، براساس ماتریس دگرجنس‌گرایی^۱ هویت جنسیتی خود را زن می‌دانند. بدن تراجنس بدنی است که با نفی الگوهای جنسیتی از طریق اجراگری جنسیت، رفتار بدنی‌ای نمایش می‌دهد که با بدن زیستی متفاوت است. براساس ایده اجراگری، بدن جنسیتی بدنی اجرایی است که از مرتبه هستی‌شناسانه‌ای برخوردار نیست. همچنین در نظریه کوئیر نمی‌توان هویت بدنی را به هیچ‌یک از این دو (چه جنس و چه جنسیت) فروکاست. درهم‌تنیدگی جنس/جنسیت شکلی مختص به خود را پدید می‌آورد که هویت را مقوله‌ای سیال در نظر می‌گیرد و این سیالیت از طرف فرهنگ و اجتماع پذیرفتنی نیست.

برای افراد ترنس، در فرهنگی که دوتایی جنسیت همه قوانین را بر پایه هتروسکسیسم تعیین می‌کند، زندگی چالشی روزمره است. تسلط انگاره‌های دگرجنس‌گرایی سبب می‌شود فرد تراجنس خود جنسیتی را ذیل دوگان زنانه/مردانه تعریف و بدن را به‌مثابه بدنی آلوده و چیزی بیگانه دریافت کند. در اینجا، فهم هویت جنسیتی توسط سه نفر از افراد تراجنس آورده شده است:

«من تراجنس‌گرام، خودمو دختر می‌دونم، باطن و ذهنی به دخترم. دختری که با به جنس دیگه به دنیا می‌آد [...] کسی رو تراجنس‌گرا می‌دونم که این قدر از جسمش در عذابه که با اینکه عمل خیلی سختی هست، اما این عمل رو انجام می‌ده. به هر سختی باشه از جسم پسر میاد بیرون. من حس خیلی چندش‌آوری، ناراحتی و بدی به بدنم دارم» (مارال).

«من ترنس‌سکوال هستم و تفاوتش با ترنس‌جندر اینه که من دوست دارم عمل کنم و از نظر ظاهری دختر بشم. من الان خودمو دختر می‌دونم و با ظاهر دخترونه می‌گردم» (آوین).

«ترنس هستم و ترنس‌سکشوالی یعنی اختلال هویت جنسی؛ یعنی معلق بین زمین و آسمون که باید یا زن می‌شدم یا مرد» (صبا).

بر پایه نظریه لکان، سوژه تراجنسی سوژه‌ای است که میان دو نظم تخیلی و نمادین گسست یافته است و این انفصال نوعی بیگانه‌شدگی است. از آنجا که نظم سه‌گانه لکان بر هم تأثیر دارند، نمی‌توان آن‌ها را به‌طور کامل از هم مجزا کرد؛ به‌طوری‌که امر خیالی محض و امر نمادین محضی وجود ندارد. مسئله این است که از این دو کدام برتر است و به چه نحو [...] امر

1. Heterosexual Matrix

ماتریس دگرجنس‌گرایی ساختار نمادینی است که تعیین می‌کند دقیقاً دو نوع جنس/جنسیت وجود دارد و هر سوژه نرمالی باید یک هویت جنسیتی منسجم و مطابق با جنسیت بدنی خود را داشته باشد و میل نرمال همیشه میل دگرجنس‌گراست. ماتریس فرهنگی که از طریق آن هویت جنسی قابل درک می‌شود، مستلزم آن است که انواع خاصی از «هویت» نمی‌توانند «وجود داشته باشند»؛ یعنی آن‌هایی که در آن جنسیت از جنس پیروی نمی‌کند و مواردی که کنش میل تابعی نه از جنس و نه جنسیت است (باتلر، ۱۹۹۹: ۲۳-۲۴).

نمادین تنها به بهای امر خیالی است که خود را برقرار می‌کند؛ از این‌رو هم‌زیستی آن دو باید عمدتاً از طریق منفیت، الزام و ویرانگری که لکان آن‌ها را شاخص‌های امر دیالکتیکی می‌داند، به وقوع بپیوندد (کالویانف، ۱۳۹۸: ۴۹). مانند تحول روانی کودک در مرحله آینه‌ای، سوژه تراجنس در نظم تخیلی، تصویری را از خویشتن می‌بیند که تصویری مبهم است: این تصویر یک خود دیگر را نمایش می‌دهد که در تضاد با آگویی است که از خویش مراد می‌کند (تضاد میان خود همسان و خود متفاوت) و من آرمانی را برمی‌سازد که اگرچه با بدن متمایز است، هویتی تخیلی برای آگو به ارمغان می‌آورد. لکان میان دو نوع آرمان من و من آرمانی تمایز می‌گذارد که می‌تواند سوژه را میان دو تصویر سرگردان کند. این رابطه نمادین موقعیت سوژه را امری دیدنی تعریف می‌کند. این گفتار و رابطه نمادین میزان بیش‌وکم کمال و کامل‌بودگی را تعیین می‌کند. این بازنمایی به ما امکان می‌دهد بین من آرمانی و آرمان من تمایز قائل شویم. آرمان من بر همه روابط متقابل با دیگران نقش بازی می‌کند و بر آن حاکم و وابسته به دیگران است (لکان، ۱۹۹۱: ۱۴۱)؛ بنابراین من آرمانی تصویری است که سوژه نیروهای میل خود را بر آن استوار می‌کند؛ تصویری که آگو در آن تمامیت خویش را در کمال می‌بیند، اما آرمان من تصویری است که دیگری بزرگ و نظم نمادین از آگو می‌خواهد تا به‌مثابه یک سوژه طبق آن هویت‌یابی کند. سوژه تراجنس با تصویر تخیلی است که خود را این‌همانی می‌کند؛ الگویی که اگرچه در برابر تصویر نمادین مقاومت می‌کند، سوژه می‌کوشد این نبرد بر سر بازشناسی را که در سطح فردی وجود دارد، به‌منزله الگویی در سطح بینافردی دنبال کند. سوژه می‌کوشد دیگران را وادار کند تا وی را به‌مثابه یک سوژه این‌همان با تصویر تخیلی به رسمیت بشناسند؛ بنابراین تلاش سوژه برای بازشناسی به‌مثابه تلاشی درونی است که سرگشتگی میان دو هویت را میان دو نظم جاری در زندگی روزمره بازنمایی می‌دهد. هانا درباره این تضاد و کشمکش درونی و توأمان اجتماعی می‌گوید:

«قبل از عمل هم خودمو دختر می‌دونستم، ولی دختری که معلوم نبود چیه. مشکلم این بود که نمی‌تونستم بینابین رفتار کنم و توی حالتی که پسرم هنوز، آرایش کنم. موقعی که می‌خواستم با تیپ دخترونه بیرون برم، باید موهای صورتمو می‌کندم یا ناحیه تناسلیم رو با گن‌های سفت کاور می‌کردم. نمی‌تونستم این تناقض رو بپذیرم. این منو به هم می‌ریخت، داغونم می‌کرد. یه چیزی می‌خواستم که کامل باشه نمی‌تونستم تیپ دخترونه بزنم از اون طرف آلت پسرونه هم داشته باشم» (هانا).

نفرت از بدن و ویژگی‌های ثانوی مانند تغییرات هورمونی و اندامی که کنترل آن را برای سوژه ناممکن می‌کند، سبب می‌شود تا بدن به‌مثابه رقیب یا مهاجمی تصور شود که بر خود جنسیتی نفوذ می‌کند. سوژه تراجنس در درک از هویت، جنسیت را در اولویت بر جنس

می‌نشانند و از همین رو، خود جنسیتی را امری ثابت و تغییرناپذیر و بدن را به‌مثابه زندانی می‌بینند که خود جنسیتی در آن اسیر شده است. تضاد میان دو نوع دریافت از خویش، هم‌زمان فشار نظم تخیلی و نمادین را بر سوژه گسیل می‌کند، اما اهمیت و اولویت خود جنسیتی برای سوژه بیانگر این است که دال‌های نمادین جنسیتی تا چه میزان بر نظم تخیلی نیرو وارد می‌کند؛ البته نظم تخیلی نیز با ارائه تصویری از من آرمانی بر نظم نمادین فشار متقابل ایجاد می‌کند؛ در نتیجه فشار دو نیرو بر سوژه نشان می‌دهد بدن محل انقطاع و برخورد نیروهای روانی و اجتماعی است. ندا درباره هویت جنسیتی خود در قالب خودی زنانه می‌گوید:

«صد درصد خودمو زن می‌بینم. توی خواب‌هام همیشه خودمو زن دیدم. توی خواب‌هام خیلی مواقع با ظاهر زنونه و آلت جنسی زنانه‌ام، حتی توی سکس هم همیشه خودمو در موقعیت یه زن می‌دونم. برای همین موقع بلوغ خیلی حس بدی داشتم. وقتی موی بدنم دراومد، خیلی ناراحت بودم؛ از صورتم که داشتم ریش درمی‌آوردم. برای همین هم از بلاگر استفاده می‌کنم. هورمون‌های مردونه رو قطع می‌کنه و زنونه‌تر می‌شم. چون توی این یکسال و نیمی که دارم می‌خورم موهام بلندتر شده، صورتم ظریف‌تر شده، برای همین استفاده می‌کنم. خیلی دوست دارم پروتز کنم، سینه بندارم، گونه بندارم، ولی چون با خانواده زندگی می‌کنم نمی‌تونم» (ندا).

شکاف میان دو تصویر از طریق برهم‌کنش نظم تخیلی برای ارائه تصویری آرمانی از بدن و نظم نمادین با اولویت‌بخشی دال‌های جنسیت به منظور بازشناسی هویت سبب می‌شود تا سوژه به‌مثابه سوژه میلی باشد که می‌کوشد هم‌زمان نظم تخیلی را بر نظم نمادین منطبق کند. سوژه میل تراجنس باید بکوشد تصویری را که از خویشتن آرمانی و درونی مطرح کرده، با قراردادن آن ذیل تصویر نمادین از جنسیت دنبال کند؛ از این‌رو تلاش سوژه تراجنس بیش از هر چیز میل دیگری بزرگ در جهت تحقق یک هویت راستین نمادین را نشان می‌دهد که می‌کوشد سوژه میل را به حرکت برای تغییر بدن سوق دهد؛ پس این سوژه تراجنس است که در میدان دیگری بزرگ از طریق دال‌های جنسیتی بازی می‌کند تا تصویر تخیلی را با تصویر نمادین همسو کند؛ درحالی‌که سوژه در همان نظم تخیلی نیز به‌واسطه دال‌های جنسیتی نمادین است که به طرح خویشتن دیگر می‌پردازد.

امر نمادین: تلاش برای به رسمیت‌شناسی میل

میان سه نظم لکان، هیچ تمایز شفاف‌ی وجود ندارد، اما در هر یک ساختارهای هویت‌یابی متفاوت عمل می‌کنند. در نظم تخیلی آنچه تسلط دارد، آگویی است که خویشتن را در تصویری تام و تمام از آنچه می‌خواهد می‌بیند، اما در نظم نمادین، آگو می‌کوشد همین تصویر فردیت‌یافته را به کمک دیگران بازشناسی کند؛ گویی هویت تا زمانی که بازشناسی نشود نمادین نمی‌گردد.

سوژه در نظم نمادین از طریق پرسش من کیستم می‌کوشد کیستی‌اش را از طریق دیگری فهم کند؛ بنابراین دیگری کلید درک هویت است. لکان اشاره می‌کند ما مجبور به در نظر گرفتن مرحله آینه‌ای به‌مثابه یک هویت‌یابی هستیم؛ یعنی تحولی که در سوژه رخ می‌دهد (لکان، ۲۰۰۱: ۱). اگو با شکاف میان خود و هویتی که از خویش مراد می‌کند، با ورود به نظم نمادین شکاف می‌خورد و این شکاف از طریق ابژه کوچک a با امکان ابژه‌گزینی میل سعی می‌شود از طریق آن سوژه تمامیت پیشین را بازیابد؛ به همین دلیل سوژه تراجنس از طریق ابژه میل می‌کوشد تا براساس ماتریس دگرجنس‌گرایی خود را تنظیم کند. در دیالکتیک میل، سوژه تراجنس (مذکر به مؤنث) از طریق نیروگذاری روانی بر فردی با جنس مذکر (یک فرد هم‌جنس) به‌مثابه ابژه میل می‌کوشد در ابتدا جنس/ بدن خود را نفی و سپس از طریق بازشناسی میل توسط دیگری به‌طور/یجابی هویت جنسیتی موردنظرش را تأیید کند.

هویت‌یابی سوژه در نظم تخیلی مبنای هویت‌یابی در نظم نمادین است. سوژه تراجنس نیز همان‌الگویی از هویت جنسیتی را که از خود برداشت می‌کند، در نظم نمادین به‌کار می‌بندد، اما به‌دلیل بازشناسی نشدن از سوی دیگری/ دیگری بزرگ به‌دلیل تسلط نظم جنسیتی مفروض می‌کوشد تا به‌کمک تمهیداتی مانند مبدل‌پوشی، اجراگری جنسیتی و درنهایت تغییر بدن به این بازشناسی دست پیدا کند. دیگری بزرگ نیز به‌کمک ماتریس دگرجنس‌گرایی می‌کوشد بدن‌های تراجنس را رام کند و نظم جنسیتی موجود را طبیعی جلوه دهد. دیگری بزرگ از طریق نشان دادن میل دگرجنس‌ساز بر بدن/ سوژه‌های کوئیر تلاش می‌کند با هنجارمند کردن این بدن/ سوژه‌ها بر بازتولید الگوهای نمادین جنسیتی دست یابد. مارال تجربه خود از تراجنس بودن در جامعه ایران را که هنجارهای دگرجنس‌ساز بر آن مسلط است، به‌کمک نوعی رابطه سلبی با دیگر افراد کوئیر بیان می‌کند. در صحبت‌های وی به‌وضوح می‌توان دید هنجارهای نظم نمادین و به‌رسمیت‌شناسی تراجنس‌گرایی در گفتمان رسمی و قضایی ایران برخلاف دیگر افراد کوئیر چگونه نگرش شخصی یک فرد تراجنسی (به‌مثابه یک اقلیت) را درباره دیگر افراد کوئیر و نیز سبک زندگی آن‌ها (به‌طور ویژه تن‌فروشی) شکل می‌دهد و به‌نوعی تمایز یافتگی در هویت منجر می‌شود:

«ترنس بودن توی ایران خیلی سخته؛ یعنی سخت‌ترین چیز ممکن ترنس بودن. کلاً اقلیت بودن توی ایران سخته، به‌خاطر جهان‌سومی بودن، به‌خاطر آگاهی‌نداشتن. هرچی انگ

و تیکه مثل ک*نی، شیمیل، دوجنسه، اوخواهره بهت می‌زنن. من از کلمه شیمیل^۱ خیلی بدم میاد؛ چون شیمیل‌ها آدمایی هستن که با آلت جنسیشون سکس می‌کنن، ازش لذت می‌برن، ظاهر مردونه‌ای دارن و به نظرم گی‌هایی هستن که برای سکس و پول درآوردن ظاهرشون رو دخترونه می‌کنن، سینه می‌گذارن، آرایش می‌کنن. با ترنس‌بودن خیلی فرق می‌کنه. برای همین ناراحت می‌شم اگه کسی منو شیمیل خطاب کنه [...] نظرم درباره بیزینس‌کردن هم همینه، حتی برای ترنس‌ها. من هم توی خونه شرایط سختی داشتم و دارم، منم می‌تونستم فرار کنم از خونه، برم بیزینس کنم، ولی نکردم. [...] بای‌ها [افراد دوجنس‌گرا] رو هم نمی‌تونم درک کنم؛ یعنی چی یکی هم به دختر حس داشته باشه هم به پسر، این اسمش تنوع‌طلبیه [...]. گی‌ها و ترنس‌ها رو می‌تونم درک کنم؛ چون حسشون به یه جنسه، ولی بای نه، این تنوع‌طلبیه. یه روز با این جنس یه روز با اون جنس یا هم‌زمان با هر دو. من خودم اصلاً حاضر نمی‌شم با یه بای باشم [...] ولی مشکل ما توی ایران اینه که درک نمی‌شیم و کسی ما رو نمی‌فهمه؛ چون جای ما نیستن، حتی یه گی هم نمی‌تونه وضعیت یه ترنس رو بفهمه. حتی ترنس‌ها هم با توجه به اینکه آدم‌ها شخصیت مختلفی دارن با هم متفاوتن؛ حتی ترنس‌ها رو هم نباید همه رو به یک چشم دید» (مارال).

سوژگی در تفکر لکان، مبتنی بر کسب جایگاهی در نظم نمادین است که به‌صورت زنجیره‌ای از تمایز میان دال‌ها در فرایندی سلبی و ایجابی شکل می‌یابد. سوژه باید بکوشد موضع خود را ذیل طبقه‌بندی‌های موجود در این نظم پیدا کند؛ بنابراین سوژه میل بیش از هر چیز سوژه‌ای ساختاری و نه سوژه‌ای منفرد است. این امر نشان می‌دهد چه میزان درک سوژه از خویش مبتنی بر تصویری است که به دیگری ارائه می‌دهد و پاسخی که دیگری در برابر این تصویر می‌گوید؛ پس سوژه میل بیش از هر چیز سوژه بازشناسی است؛ ایده‌ای که به رابطه دیالکتیک ارباب-بنده هگل نزدیک است و در آن سوژه می‌کوشد خودآگاهی خود را به‌کمک پیوند با خودآگاهی دیگری بازشناسی کند، اما از آنجا که میل مهم‌ترین عامل در سازوکارهای فعلیت سوژه است، گسیختگی همیشگی سوژه را تداوم می‌بخشد و تقویت می‌کند (کالویانف، ۱۳۹۸: ۵۲).

۱. شیمیل یا زن‌مرد (Shemale) را می‌توان یکی از فیگورهای کوئیر به‌غایت وارونه‌ساز ماتریس دگرجنس‌گرایی دانست. اگر سوژه تراجنس می‌کوشد بدن و جنسیت خود را پیرو این ماتریس به‌مثابه یک سوژه سیسجندر (Cisgender) ساخت دهد که با بدنش همسویی و تناظر دارد، سوژه شیمیل سوژه‌ای است که با ساخت بدن خود با انواع پروتزا، آرایش‌ها و مصرف هورمون‌ها، هم‌زمان سوئے جنسی هر دو بدن مردانه و زنانه را نمایش می‌دهد. این بدن به‌دلیل اجرای ویژگی‌های هر دو جنس در میان گیرندگان خدمات جنسی به‌دلیل خلق موقعیت‌های تخیلی (فانتزی‌های جنسی) با استقبال مواجه است؛ از همین رو بیشتر کسانی که خود را شیمیل خطاب می‌کنند، کارگر جنسی هستند.

سوژه می‌کوشد برای بازشناسی از سوی دیگری/ دیگری بزرگ، هرچه بیشتر از طریق هم‌نوایی با هنجارهای جنسیتی خود را هویت‌یابی کند، اما این تلاش برخلاف ایده هگلی، در تفکر لکانی به بازشناسی سوژه منجر نمی‌شود؛ چراکه سوژه نمی‌تواند با بن‌بست زبان، خویشتن را در قالب خواست برای دیگری بیان کند. سوژه‌شدن به‌عنوان تحت انقیاد یک قدرت/ دیگری بزرگ در آمدن به معنای تسلیم در برابر نیرویی است که اگرچه در سطح نخست امری خارجی جلوه می‌کند، این نیرو از درون سوژه به‌مثابه چیزی نهادینه‌شده فرمان می‌دهد. همین نیروی درونی است که در قالب شکل‌دادن به میل، سوژه را منضبط می‌کند و بر آن می‌دارد تا بپندارد بر مدار میل خویش در یک خودمختاری اصیل در حرکت است؛ از آن‌رو که حقوق شهروندی به افرادی تعلق می‌گیرد که از نظر گفتمان نمادین اجتماعی به رسمیت شناخته می‌شوند. افراد تراجنس افرادی حاشیه‌ای هستند که بسیاری از آسیب‌های روانی و اجتماعی مانند استرس، انزوا و داغ‌ننگ را در زندگی روزمره تجربه می‌کنند؛ در نتیجه عمل جراحی تطبیق جنسیت راهکاری ایدئال توسط دیگری بزرگ/ قدرت به سوژه حقنه می‌شود؛ میلی که از اساس جز میل دیگری بزرگ نیست. صبا دربارهٔ چگونگی تصمیم برای انجام عمل جراحی با توجه به تجربیات منفی و رنج اجتماعی ناشی از آن می‌گوید:

«همیشه از عمل می‌ترسیدم. از اینکه بعد از عمل مشکلی برام پیش بیاد، اینکه بزنم خودمو ناقص کنم؛ برای همین به عمل فکر نمی‌کردم؛ چون می‌دیدم دخترای طبیعی خیلی مشکل دارن و برای ازدواج به مشکل برمی‌خورن. سعی کردم با چیزی که هستم کنار بیام و به عمل فکر نکنم [...] اما شرایط زندگی به‌عنوان یه ترنس خیلی سخت شد و تصمیم گرفتم عمل کنم. تا قبل از عمل دیدگاه‌ها و برخوردهای مردم بد بود. نگاه مردم و شرایط اجتماعی هم خیلی مهم بود توی تصمیم برای عمل کردن [...] توی محیط کار اذیت می‌شدم. خیلی‌ها بعد از اینکه می‌فهمیدن ترنس دیگه اجازه نمی‌دادن کار کنم. خانواده هم برای عمل هیچ حمایتی نکردن و پدرم منو از خونه بیرون کرد و گفت یا باید قید ما رو بزنی یا عمل رو و من تصمیم گرفتم مستقل بشم و در نهایت عمل کنم» (صبا).

عمل جراحی تطبیق جنسیت یکی از پیچیده‌ترین عمل‌هایی است که فرد باید آن را انجام دهد. اگر فرایند این عمل را از ابتدا با انواع مراحل مصرف هورمون تا تخلیه اندام جنسی و عمل‌های زیبایی و ترمیمی پیگیری کنیم، بهتر متوجه نفوذ ساختارهای انضباطی بر بدن به‌مثابه یک میدان از برخورد نیروهای متعارض می‌شویم. درمان اختلال هویت جنسی^۱ در ایران با انجام عمل جراحی در مقایسه با سایر کشورها از سوی حاکمیت صورت می‌گیرد. شرایط طاقت‌فرسای روانی و تنگنای اجتماعی برای انتخاب عمل جراحی تنها راه پیش‌رو نزد افراد

تراجنس است که سبب می‌شود این جراحی برای فرد از زمان آگاه‌شدن به هویت خود و تعارضی که در ساحت فردی و جمعی میان بدن و جنسیتش می‌بیند، به‌عنوان بزرگ‌ترین پروژه ساخت خود مانند شکلی از آرزومندی مطرح شود. این جراحی برای بسیاری از افراد نقطه عطفی در نظر گرفته می‌شود که زندگی را به پیش/ بعد از آن تقسیم می‌کند. همه این موارد نشان‌دهنده تأثیرگذاری قدرت در کنترل و ساخت بدن‌ها دارد. به عبارت دیگر قدرت بر کسانی اعمال می‌شود که در موضع انتخاب قرار دارند و هدفش نفوذ بر گزینش‌های ایشان است (هیندس، ۱۳۹۶: ۱۱۵). آتلان که عمل جراحی را به‌دلیل نارضایتی از بازخورد جراحی‌های انجام‌شده توسط پزشکان ایرانی در تایلدن انجام داده است، دربارهٔ ضرورت انجام آن به‌دلیل چالش‌های فردی و اجتماعی می‌گوید:

«وقتی هنوز عمل نکرده بودم، خودمو دختر می‌دونستم؛ البته با جسم پسرانه. برای همین نیاز بود از نظر انرژی زیاد وقت بنارم؛ برای اینکه خودمو به‌عنوان یه ترنس برای بقیه توضیح بدم و تأیید بشم. نیاز بود توضیح بدم بهم تجاوز نشده که ترنس شدم. الان که ترنسم، بیمار نیستم یا توهم نزدم که دخترم. برای همین حس می‌کردم با عمل کردن این مسئله تموم می‌شه. دوست نداشتم برای هرکسی توضیح بدم و خودمو اثبات کنم که ترنس بودم یا هیجان یا هوس نیست [...] این جنسیت سوم بودن رو جامعه نمی‌پذیرفت؛ برای همین تصمیم گرفتم که عمل کنم؛ چون جامعه فقط یه زن و مرد رو می‌شناسه، همین. از نظر زندگی اجتماعی برام سخت بود که هویت درونی من با هویت بیرونی و قانونی من متفاوت باشه و این تفاوت گاهی باعث دردسر می‌شد؛ مخصوصاً وقتی زنونه پوش بودم. این توضیح‌دادن و سردرگمی برای بقیه در مواجهه برام سخت بود و نمی‌تونستم تحملش کنم» (آتلان).

با توجه به درنظرگرفتن عمل جراحی تطبیق جنسیت به‌مثابه نقطه عطف در سرگذشت افراد تراجنس، اغلب افراد بعد از آن می‌کوشند از طریق حذف نشانه‌های گذشته مانند عکس‌ها، روابط دوستانه و حتی محیط کار آن را فراموش کنند. سرکوب گذشته نشان می‌دهد، بیولوژی تا چه میزان در برساخت هویت یا سردرگمی برای چپستی آن تأثیرگذار باشد. هویت که برآیندی در قالب روایتی مستمر از بدن‌مندی در فرایند زمان است، نشان می‌دهد سایهٔ بیولوژی همواره به‌مثابه شکاف میان امر بدنی و امر جنسیتی سایه می‌اندازد. افراد تراجنس پیش از عمل جراحی این تعارض را به‌روشنی حس می‌کنند و می‌پندارند بعد از آن، این شکاف پر می‌شود؛ درحالی‌که بدن تغییر یافته باز هم دارای شکاف یا فاصله یا جنسیتی است که آنان در ذهن دارند؛ برای مثال، صبا دربارهٔ این نقطه عطف و سایهٔ گذشته بر زندگی بعد از جراحی چنین می‌گوید:

«منی‌خوام به گذشته‌ام فکر کنم، سعی می‌کنم فراموشش کنم. دوستش ندارم. هیچی از اون موقع نگه نداشتم، همه عکس‌هام رو دور انداختم یا سوزوندم. برای من زندگی‌م از روز عمل شروع شده. دوست ندارم درباره‌اش حرف بزنم [...] بعد از عمل هنوز ترس داری، از اینکه

کسی متوجه بشه. از لحن صدا، از اندام و قدی که داری. از جای بخیه‌های عمل و شکل اندام جنسی و از گذشته‌ای که می‌ترسی برملا بشه» (صبا).

نقصان بدن در قالب بدنی زنانه سبب می‌شود اجراگری همچنان تنها شکل ارائه جنسیت باشد؛ اجرایی که فرد را بر آن می‌دارد تا همواره سایه بیولوژی گذشته را پنهان کند و از طریق انضباط بر بدن به اجرای صحیح و بی‌نقص جنسیت بپردازد. تأثیر بدن جسمانی به‌مثابه ردپا و نشانگر بدن‌مندی از پیش موجود است؛ پس نه‌تنها این افراد سعی در «گذار» و سرانجام «بدل‌شدن» به جنسیت جدید دارند، بلکه سعی می‌کنند آن کسی را که از پیش بودند، به شیوه‌های شناخته‌شده و ریشه‌دار بدن‌مندی جنسیت پیشین را از بین ببرند؛ بنابراین سوژیکیتویته بدن‌مند تراجنس را باید به‌عنوان یک روند مداوم از سیروورت مرد یا زن‌شدن نظریه‌پردازی کرد (جانسون، ۲۰۰۷)؛ در نتیجه جنسیت در نظم نمادین به‌مثابه یک دال باقی می‌ماند که نیاز دارد تا از طریق گفتار تنانه اجرا شود. به عبارت دیگر معنای جنسیت تنها تمایز یافتگی از طریق دال‌های بیان امر جنسیتی است.

امر واقع: روان‌زخم سوژه میل

در ارتباط با بدن تراجنس به‌طور مشخص چهار مسئله وجود دارد:

۱. بدن با شکاف میان دو تصویر بدنی (تخیلی و نمادین) از الگوهای مطابق با ایده جنس/جنسیت پیروی نمی‌کند؛ از همین رو بدنی آلوده و هیولایی است.
۲. سوژه با تغییر در بدن سعی دارد این تبعیت از ماتریس دگرجنس‌گرایی را دنبال کند و به بدنی شفاف در محور نیروهای قدرت بدل شود.
۳. این بدن با پیروی از ایده‌های دوگانه جنسیتی به سوژه منقادی بدل می‌شود که توسط میل دیگری و نه میل خود عمل می‌کند.
۴. بدن تراجنس بعد از عمل جراحی اگرچه از نظر دال بدنی با مسامحه بدنی زنانه است (چراکه توانش‌های بدن مؤنث مانند میل جنسی، ارگاسم و باروری را ندارد) از نظر جنسیتی همچنان بدنی اجراگر است؛ برای همین فرایند ایفای جنسیت هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود، مگر زمانی که آگاهانه به دنبال تخریب و براندازی الگوهای جنسیت همچون سوژه درگ^۱ باشد.

1. Drag

سوژه درگ آگاهانه می‌کوشد هم‌زمان سوبه‌های جنسیتی زنانه و مردانه را نمایش دهد و از این طریق بر وجه اجرایی بودن جنسیت تأکید کرده و بنیان برساختی بودن آن را برملا کند. این بدن به‌مثابه بدنی گروتسک می‌تواند موجب آشوب و هراسی شود که همچون یک تلنگر، سوژه‌ها را از وجه نایمن هستی‌شناختی‌شان به‌مثابه سوژه جنسیتی آگاه کند.

بنابراین جنسیت یک دال تهی است. جنسیت امری واقع است که در هیچ کجا وجود ندارد تا بتوان به آن دست یافت. جنسیت تنها در نگاه ساختاری برحسب دال است که بدن‌ها را تنظیم می‌کند. اگر امر واقع آن چیزی است که سوژه‌ها درون آن اجراهایی را انجام می‌دهند که امر نمادین فراهم آورده است- همان‌طور که فرمول‌بندی لکانی نشان می‌دهد- امر واقع در این تکرارهای برسازنده به‌نحو نامنتظره‌ای از دوگان زنانه و مردانه گذر می‌کند (رایت، ۲۰۰۰: ۴۲). امر واقع از طریق واردکردن نیرو بر نظم نمادین و تخیلی، امکان دلالت‌پردازی امر جنسیتی را به‌دست می‌دهد، اما این دلالت تنها در سطح دال / بدن اتفاق می‌افتد و هیچ‌گاه مدلول / جنسیت نهایی به‌دست نمی‌آید؛ به همین دلیل معنا یا سوژگی تنها حرکت از یک دال به دالی دیگر است؛ از این‌رو در دلالت اولویت بر دال به نسبت مدلول است. امر واقع چیزی است که نمادین نمی‌شود و ایده‌های مرتبط با جنسیت، تنها به‌مثابه تفسیرها و بازنمایی‌هایی است که سعی دارند آن را بیان‌پذیر کنند، اما جنسیت همواره از نمادین‌شدن یعنی از طریق مدلول ممکن نمی‌شود؛ چراکه این دال شالوده «هویت» ابژه را برمی‌سازد (ژیزک، ۲۰۰۹: ۱۰۹)؛ بنابراین جنسیت به‌مثابه یک کمبود مستمر در نظم نمادین باقی می‌ماند؛ کمبودی که نظم نمادین و تخیلی را برای دلالت و ارائه تفسیر از امر جنسیتی گشوده نگاه می‌دارد. تحقق‌ناپذیری جنسیت به‌منزله امر واقع به معنای بن‌بست نظم نمادین در نیل به شناسایی سوژه میل و جنسیت است. امر واقع تنها به‌عنوان تناقض ذاتی هستی نمادین وجود دارد (زوپانچیچ، ۲۰۱۷: ۴۳)؛ به همین دلیل گشودگی جاری در نظم نمادین که از عدم تحقق معنا نشئت می‌گیرد، سبب می‌شود تا سوژه از طریق تصویر تخیلی بکوشد گشودگی نظم نمادین را منطبق بر فانتزی خویش استوار کند. صبا درباره کاستی‌های بدن خود به‌منزله بدنی زنانه که آن را بن‌بستی برای هویت جنسیتی‌اش می‌داند، می‌گوید:

«بعد از عمل هنوز ترس داری، از اینکه کسی متوجه بشه. از تن صدا، از اندام و قدی که داری. از جای بخیه‌های عمل و شکل اندام جنسی. از نداشتن برخی تجربه‌ها مثل پریشاد شدن، همیشه می‌ترسی کسی بویی بیره از گذشته‌ت. من الان توی خونه همیشه نواربهداشتی دارم برای دوستای دختری که رفت‌وآمد دارن؛ چون به‌عنوان یه زن باید این چیزا رو توی خونه داشته باشی. یا ترس از اینکه کسی بویی بیره از گذشته‌ت و برای همین مجبوری همیشه قصه‌هایی بگی از بیجگی، نوجوانی و خاطراتی که وجود ندارن. یه گذشته دخترونه از خودت بسازی و برای بقیه تعریفش کنی. این چیزاش باعث می‌شه بعد از عمل هم هنوز یه جورایی خودت نباشی و باز هم تظاهر کنی به خیلی چیزها که نیستی یا نبودی [...] یا توی پوشش و رفتارکردن و حرف‌زدن باید سعی کنی مواظب باشی و کنترلش کنی. اگه اون موقع باید مواظب می‌بودم لو نرم ترنسم، الان باید مواظب باشم

جوری رفتار نکنم که کسی بفهمه قبلاً به چیز دیگه بودم. حواسم باشه یهو تن صدام عوض نشه، یهو خاطره‌ای تعریف نکنم از گذشته» (صبا).

این افراد حتی در موفق‌ترین عمل‌های جراحی نیز نمی‌توانند صاحب اندام جنسی مناسب شوند. هزینه بالا، پیشرفت‌نداشتن دانش پزشکی و محدودیت‌های بدن امکان داشتن اندام مناسب را نمی‌دهد. نقصان‌های بدن بعد از عمل جراحی به‌مثابه بدنی آسیب‌خورده است که بسیاری از توانش‌های بدنی مانند رابطه جنسی لذت‌بخش و همراه با ارگاسم را ندارد یا عفونت‌ها و چسبندگی‌های مجرای جنسی ممکن است سبب مسدودشدن آن شود که امکان ایجاد سکس را نمی‌دهد و در برخی موارد شخص ناچار به انجام رابطه جنسی آنال (مقعدی) می‌شود. این تجربه‌ها از مواردی است که در سطح فردی نیز رضایت‌مندی از بدن را ممکن نمی‌کند. اگر سوژه تراجنس تا پیش از عمل جراحی از بدن زیستی سالمی برخوردار است، بعد از انجام آن به‌دلیل فشارها و نارضایت‌مندی از آن در کنار ناخوشی‌های پذیرفته‌نشده به‌عنوان یک زن از سوی دیگران با مشکلات و آسیب‌های روانی مضاعفی مواجه می‌شود. عقیم‌شدن به‌دلیل کاهش شدید میل جنسی در نتیجه حذف هورمون‌های جنسی و نیز کاستی‌های اندام جنسی به‌مثابه شکلی از خشونت اجتماعی است که در نتیجه اعمال قدرت بر بدن‌ها صورت می‌گیرد. مواجهه با کاستی‌ها در مقایسه با بدن تخیلی که سوژه تراجنس از آرمان زنانگی در ذهن پرورانده است و نیز قیاس وضعیت فعلی بدن از نظر تجربه سکس با بدن پیشین سبب می‌شود شکاف و بیگانگی میان سوژه و بدن همچنان وجود داشته باشد. آتلان دربارهٔ از دست‌رفتن امکان‌های بدنی خود بعد از جراحی می‌گوید:

«عمل جراحی فقط به عمل نیست که از فرداش بگی اوکی همه چی درست شد. حتی به فرض اینکه هیچ مشکل پزشکی و زیبایی‌ی پیش نیاد که نیاز به عمل ترمیمی باشه، ممکنه تا سال‌ها طول بکشه فرد به آلت جنسی جدیدش عادت کنه و بپذیردش. خیلی از مواقع به‌دلیل آثار بخیه و عمل، هنوز که هنوزه فرد ممکنه اندام جنسیش رو پنهون کنه توی سکس. من خودم بعد از عمل خوشبختانه مشکل پزشکی پیش نیومد برام و تنها مشکلی که داشتم تنگ‌بودن و تنگ‌ترشدن مجرای واژن بود. از نظر ترمیمی هم عمل ترمیمی زیبایی واژن انجام دادم و توی عمل‌های زیبایی بدنی هم فقط پروتز سینه انجام دادم. فقط توی سکس دیگه ارگاسمی وجود نداره و همون لذت جنسی هم اگه قبلاً ۱۰۰ درصد بوده الان ۴۰ درصد، ولی میل جنسیم خیلی کم شده، می‌تونم بگم یک‌پنجم شده» (آتلان).

بنابراین اگر سوژه تا پیش از عمل جراحی به‌مثابه سوژه کوئیر فهم می‌شد که جنسیت شفافی را بازنمایی نمی‌دهد، بعد از آن به‌دلیل تغییرات و آسیب‌های بدنی می‌توان شاهد کوئیرشدن بدن بود. در اینجا کوئیر را باید در همان معنای چیزی فاقد هویت جنسی دوگانه تعبیر کرد. با حذف اندام‌های جنسی و نبود هورمون‌ها (اگر در سطح زیستی این هورمون‌ها

مبنایی برای تعیین جنس زیستی شخص قلمداد می‌شود) بدن بعد از عمل بدنی مؤنث نیست؛ چراکه هورمون‌های منتسب به بدن مؤنث در بدن وجود ندارند؛ از همین رو، عمل جراحی تطبیق جنسیت را برای سوژه به ارمغان نمی‌آورد و همان وجه توانش زیستی بدنی را نیز از سوژه می‌گیرد. می‌توان گفت این جراحی بیش از آنکه در جهت کمک به سوژه‌های تراجنس برای نیل به بدن ایدئال باشد، فرایندی است که یکسان‌سازی بدن‌ها را از نظر صوری دنبال می‌کند تا نیروهای میل را در جهت اقتصاد سیاسی سرکوب کند. قرارداد بدن‌ها در سطح دال (اهمیت بدن و رای جنسیت) یادآور برتری دال به مدلول در تفکر لکان است. همین امر سبب می‌شود برای بسیاری از افراد تراجنس این جراحی بسیار خوشونت‌بار و آسیب‌زا باشد و با وجود فشارهای اجتماعی حاضر به انجام آن نباشند. مهراً که همواره دوست داشته به‌عنوان یک زن زندگی کند، در نتیجه همین تجربه‌های افراد بعد از عمل جراحی از انجام آن منصرف شده است:

«همیشه دوست داشتم دختر باشم، شب بخوابم صبح بیدار شم دختر باشم، ولی نظرم عوض شد. با تحقیق‌هایی که کردم دیدم افسردگی بعدش خیلی شدید و بازم تو یه زن نیستی. شاید از نظر ظاهری برای مردها ظاهر زن باشه، ولی باطن نه [...] مسئله عقیم‌شدن خیلی برام مهم نبود، ولی دوست نداشتم ناقص بشم. دوست داشتم اگه زن می‌شدم، حس زنانه رو تجربه می‌کردم؛ اینکه فقط بدنت فیزیکی زنانه باشه، نه [...] برای همین از نظر من وقتی عمل کنی نه دیگه مردی چون آلتی نداری که بتونی لذت ببری و نه زنی چون فقط ظاهر یک آلت زنانه رو داری. برای همین بود که منصرف شدم» (مهراً).

بازگشت به سوژه: فقدان و استمرار میل

از نخستین تلاش‌های سوژه برای نزدیک‌شدن به تصویر تخیلی از جنسیت، تغییر نام است که برای نمادین‌کردن این تصویر نزد سوژه مهم تلقی می‌شود؛ به همین دلیل بیشتر افراد تراجنس همواره نامی را انتخاب می‌کنند که ایدئال جنسیتی آنان را بازتاب می‌دهد. یکی از افراد مصاحبه‌شونده در این پژوهش (ندا) روی مچ دست چپ خود، نام دخترانه‌اش را خال کوبی (تتو) کرده بود. بازتاب نمادین اسم دخترانه به‌مثابه یک تصویر تخیلی از خود دیگر^۱ است که به همان میزان که با آن این‌همانی می‌شود، به‌مثابه یک غیر^۲ فهم می‌شود؛ بنابراین الگوی غیریت موجود در مرحله آینه‌ای در اینجا نیز مشاهده می‌شود. فاصله و گسست میان هویت تخیلی و نمادین موجب برساخت یک دیگری از خویشتن می‌شود؛ بنابراین دیگری برای سوژه تنها در قالب دیگری بزرگ و دیگری‌های کوچک نیست، بلکه تصویر نمادینی که بر تصویر تخیلی سایه

1. Alter Ego
2. Alterity

می‌اندازد نیز می‌تواند به‌مثابه یک دیگری برای خود باشد. این دیگری برای سوژه تراجنسی همواره به‌منزله یک من آرمانی دور از دسترس باقی می‌ماند؛ به همین دلیل دال ندا برای وی ایجاد فاصله می‌کند. این دال ترکیب و هم‌زمان تفریقی از هویت جنسیتی زنانه و هویت جنسی مذکری است که نمی‌گذارد این دال در قالب یک جنسیت، مدلول خویش را پیدا کند.

زن شدن به‌عنوان امر واقع محقق نمی‌شود. امر واقعی به‌مثابه ناممکن‌بودگی معنا در ذات ساختار زبان وجود دارد. زبان تنها سیستم نام‌گذاری، برچسب‌زدن و حتی ارتباطات نیست، بلکه آستانه تمام معنا و ارزش‌های ممکن است [...] زبان مجموعه‌ای از پراکتیس‌ها نیست، اما شرط وجود تمام پراکتیس‌های معنادار دیگر است؛ بنابراین تجزیه و تحلیل ساختار زبان ممکن است نقش مهم آن در عملکرد قدرت را روشن کند (گروش، ۱۹۸۹: ۳۹). امر واقع شکافی است که سوژه هرچه تلاش کند نمی‌تواند آن را با انطباق میان دو تصویر تخیلی و نمادین برطرف کند. شخص بعد از عمل جراحی، با وجود تغییرات بدنی همچنان هویت خود را در قالب زن ترنس، یعنی ترکیبی از تراجنس/ زن بودن معرفی کند؛ در نتیجه افراد تراجنس هرگز از تراجنس بودن رها نمی‌شوند [...] این تنها امری زیست‌شناختی یا متولدشدن در بدن اشتباه نیست که هویت جنسیتی افراد از جمله تراجنس را تحلیل می‌برد، بلکه این تاریخچه‌های جنسیتی آنان است که به‌عنوان افرادی متفاوت متجسد شده‌اند (جانسون، ۲۰۰۷). هانا درباره این امر و تغییرات بدنی‌اش می‌گوید:

«نمی‌تونم بگم گذشته‌م رو فراموش کردم. نمی‌شه گفت اصل خودت رو فراموش کردی، ولی خودم رو زن می‌دونم. بعضی مواقع می‌شه به خودم می‌گم تو ترنس نیستی، تو یه زن شدی، ولی باز هم چیزی نیست که بخوام فراموشش کنم. اون همه تجربه، اون همه تلاش برای رسیدن به چیزی که الان هستم اینا خوبه. باعث می‌شه قدر الانم رو بدونم [...] توی تنهایی یا توی جمع دوستای ترنس و هوموسکچوالم خب به گذشته و اون خاطراتی که داشتم با دوستانم فکر می‌کنم و برام زنده است. وقتی بین دوستانم خب هنوز یه ترنسم، ولی در کنار یه زن طبیعی خودمو کمتر نمی‌بینم [...] ولی دوست دارم پروتز سینه کنم [...] دوست دارم این کارو بکنم تا برسم به اون ایدئالی که توی ذهنم و خب می‌بینم که جذاب‌تر هم می‌شم. یه دلیل دیگه برای پروتز سینه سرطانی هست که به‌خاطر مصرف هورمون ممکنه بگیرم و این‌طوری می‌تونم با تخلیه سینه این رو حل کنم» (هانا).

سوژه تراجنس الگوهای بدن‌مندی جنسیتی را به‌طور مشخص‌تری به اجرا می‌گذارد. پروژه ساخت بدن فرایندی در حال انجام است و هیچ‌گاه نمی‌توان آن را پایان‌یافته انگاشت. این امر با مداخله در بدن حرکتی رو به جلوست. بدن پروژه‌ای است که باید به‌عنوان بخشی از هویت فردی روی آن کار و آن را اجرا کرد. بدن ماده‌ای منعطف برای ساخت و تخریب است. رفتار با بدن به‌مثابه یک پروژه مستلزم دغدغه‌های تمام‌وقت با تحولی عمده در آن نیست؛ اگرچه

پتانسیل انجام این کار را دارد. تلاش افراد تراجنس برای ساخت بدن، پروسه‌ای است که در آن این گذار ممکن است هیچ‌گاه به پایان نرسد. یکی از محدودیت‌های ظهور بدن به‌مثابه پروژه، روشی است که با استفاده از آن می‌توان تصاویر فردی از بدن مطلوب را به‌منظور جاودانه‌کردن نابرابری‌های اجتماعی از پیش موجود مهار کرد (شیلینگ، ۲۰۰۳: ۷). سوژه تراجنس می‌کوشد با ساخت بدن یعنی بازی در میدان دال، در رقابت با دیگری‌های زنانه، خود را از نظر جنسیتی در یک فانتزی و صورت‌بندی تخیلی پیش اندازد؛ از همین رو جلوه‌های فرهنگی زنانگی در قالب بدن‌مندی برای افراد تراجنس وضوح بیشتری پیدا می‌کند. تغییر بدن فرایندی نیست که بعد از عمل جراحی آغاز شود. بسیاری از افراد تراجنس پیش از آن نیز برخی تمهیدات برای مداخله در بدن مانند مصرف هورمون‌های جنسی برای تغییر بدن و بلاکر برای توقف رشد ویژگی‌های ثانوی بدن را انجام می‌دهند. با استفاده از هورمون‌ها و یادگیری شیوه‌های فرهنگی بدن‌مندی برای هویت جنسیتی جدید، افراد تراجنسی قادر به نزدیک‌شدن به بدن‌مندی ایدئال از زنانگی و مردانگی خود [اما نرسیدن به آن] هستند (جانسون، ۲۰۰۷).

تفاوت مهمی که بین افراد تراجنس قبل و بعد از عمل جراحی وجود دارد، بیان هویت‌یابی جنسیتی است. براساس مصاحبه‌هایی که انجام شد، افراد تراجنسی‌ای که هنوز این جراحی را انجام نداده‌اند، با صراحت هویت جنسیتی خود را زن ارزیابی می‌کنند؛ درحالی‌که افرادی که آن را انجام داده‌اند، با توجه به تجربیات اجتماعی و نیز دریافتی که از ماهیت و کارکرد بدن جنسی‌شان دارند، خود را از نظر جنسیتی به‌طور کامل زن هویت‌یابی نمی‌کنند و هویت زن ترنس را برای بیان خویش مناسب‌تر می‌دانند. می‌توان گفت زن‌شدن برای افراد تراجنسی به‌مثابه میلی تصویر می‌شود که نظم نمادین در ابتدا آن را امری ممکن معرفی می‌کند؛ درحالی‌که تجربه افراد بعد از جراحی نشان می‌دهد تا چه میزان زن‌شدن به‌منزله امر واقع، ناممکن است و به‌مثابه یک فقدان باقی می‌ماند؛ برای نمونه آوین که هنوز این جراحی را انجام نداده است، درباره تضاد میان هویت جنسی و جنسیتی خود چنین می‌گوید:

«خودمو زن می‌دونم، مخصوصاً وقتی عمل کنم چه از نظر خودم و چه از نظر هویت رسمی به زنم، ولی شاید از نظر مردم این‌طوری نباشه و نپذیرن، ولی نه من خودمو زن می‌دونم. اون گذشته رو قصد ندارم از ذهنم دورش کنم. همیشه هست. به نظرم اگه عمل کنم گذشته رو فراموش نمی‌کنم، باهاش کنار میام و اون هدف و شرایطی که بهش رسیدم رو بیشتر قدر می‌دونم [...] توی یه کشور دیگه هم باشم که ترنس بودن پذیرفته شده باشه باز هم عمل رو انتخاب می‌کنم؛ چون دوست ندارم بین زمین و هوا باشم. این باتکلیفیه توی درون خودمه، دوست دارم به جور باشم و اون جوری که می‌خوام دختربودنه. الان نمی‌تونم خودمو راحت توی آینه ببینم دوست دارم خود واقعیم رو ببینم، ولی این جسمه اذیتم می‌کنه؛ اونی نیست که هستم» (آوین).

تجربه فقدان بعد از انجام جراحی که در نتیجه شکاف میان تصویر تخیلی و نمادین ایجاد می‌شود، موجب سرخوردگی، نبود رضایت‌مندی از جراحی و بدن، افسردگی و در برخی موارد آسیب‌های اجتماعی مانند تن‌فروشی، اعتیاد و خودکشی می‌شود. در همین باره، آتلان درباره مسائل و مشکلات بعد از جراحی می‌گوید:

«عمل که می‌کنی کامل وارد به دنیای دیگه می‌شی [...] خیلی از ویژگی‌ها و زیبایی‌های اندام‌های زنانه رو نداری و میل جنسیت کم می‌شه و توی سکس لذت جنسیت خلاصه می‌شه توی خود سکس، هیچ پایانی برای سکس وجود نداره و این همش باعث افسردگی می‌شه. بدنت هورمون ترشح نمی‌کنه و تو باید هورمون مصرف کنی و بدنت وقتی هورمون مصرف نمی‌کنی، می‌شه مثل یه تیکه گوشت بی‌حس. قبل عمل به خاطر ظاهر زنونه مورد توجهی، ولی بعد از عمل دیگه با زن‌ها سنجیده می‌شی و زن‌ها در زن بودن از تو همیشه کامل‌ترن و تازه می‌فهمی که اون چیزی که باید بهش می‌رسیدی، نرسیدی. ممکنه طوری بشی که بهت بگن به‌عنوان یه زن اندام زمختی داری، قدت بلنده، استخون‌بندی درشتی داری یا صدات کلفته و این برای یه کسی که اون همه به خودش سختی داده تا عمل کنه همه‌ش آسیب‌ه. ممکنه از سمت هرکسی هنوز ناراحت و تمسخر بشی. این جور نیست که عمل کنی و بگی اوکی من زن شدم و آی مردم منو یه زن بدونین. دیگه بعد از عمل حتی برای سکس هم باید توی تاریکی سکس کرد که مبادا آلت جنسیت رو طرف مقابل ببینه و از روی شکل ظاهری یا خط بخیه چیزی از تو بفهمه. من شخصی رو می‌شناسم که دو بار عمل ترمیمی برای زیبایی واژن انجام داده و هنوز که هنوزه خودش از اندام جنسیتش تنفر داره. بهم می‌گه حس می‌کنم اونجا یه بمب منفجر شده. [...] گذشته من تلاش من برای چیزی که الان هستم رو نشون می‌ده. چیزی نیست که بخوام ازش فرار کنم. من هنوز خودمو ترنس می‌دونم؛ برای همین ترنس‌بودنم چیزی بوده که همیشه با من خواهد بود و من هرچه تلاش هم بکنم هیچ‌وقت یه زن استریت [دگرجنس‌گرا] نمی‌شم. ترنس بودن هویت منه» (آتلان).

بدن تراجنس در میان تسلسلی از جراحی‌ها، تزریق‌ها و بوتاکس‌ها، هورمون‌تراپی‌ها و پروتزها در نوسان است تا از بدن یک صورت آرمانی منطبق بر آنچه در ذهن دارد، ارائه کند. سبک زندگی، نوع پوشش، آرایش صورت و بدن همگی نشانه‌هایی از بدن‌مندی هستند تا در فضای اجتماعی امکان آشکارسازی و بازنمایی را داشته باشند. به تعبیر لاکانی، میل همواره به دلیل سیری‌ناپذیری‌اش وجود دارد و میل به زن‌شدن و هرچه زنانه‌تر شدن، سوژه را سوق می‌دهد تا بیشتر بدن خود را دستکاری کند و تغییر دهد و آن را در سیطره گفتمان سرمایه‌داری به مثابه بدنی برای مصرف‌کردن و مصرف‌شدن حرکت دهد؛ امری که هرچه بیشتر

به بیگانه‌شدگی از خود و بدن منتهی می‌شود. پل ورهاگه^۱ فرایند بیگانه‌شدگی و جداسازی سوژه را چنین خلاصه می‌کند: سوژه در مواجهه با معمای میل دیگری بزرگ می‌کوشد تا این میل را به زبان بیاورد و بدین ترتیب با این‌همانی خویش با دال‌های موجود در میدان دیگری بزرگ خود را برساند، بدون آنکه هرگز بتواند شکاف بین سوژه و دیگری بزرگ را از بین ببرد؛ از این‌رو حرکتی پیوسته از دال به دالی دیگر وجود دارد که در آن سوژه به‌طور متناوب ظاهر و ناپدید می‌شود (هومر، ۲۰۰۵: ۷۴). بدن برای بهترشدن از دیدگاه فردی/اجتماعی نیروهای بالقوه فراوانی دارد و این میل است که بدن‌ها را در فرایند ساخت، تخریب و بازساخته‌شدن قرار می‌دهد؛ فرایندی که در برخورد میان نیروهای بدن و نیروهای میل به اجراگری جنسیت به‌مثابه خواست قدرت/دیگری بزرگ منجر می‌شود.

نتیجه‌گیری

این مقاله به‌دنبال درک چگونگی تولید سوژه جنسیتی در نظم نمادین اجتماعی از طریق زبان بود. اهمیت زبان در برساخت سوژه مبتنی بر تفوقی است که دال‌ها در ساختارهای دانش/قدرت دارند؛ دال‌های مفروضی که به سوژه‌ها تعیین و آشکارگی می‌بخشند. سوژه تراجنس به‌مثابه فیگور اصلی در این مقاله، سوژه آرزومندی است که تلاش دارد میل جنسی‌اش را از طریق ساخت هویت بازشناسی کند. صیوروت این سوژه از طریق برساخت اجتماعی جنسیت (عمل جراحی تطبیق جنسیت) می‌تواند این تولید اجتماعی را نشان دهد. قدرت/زبان در شکل‌دهی به سوژه، وضعیتی مقدم دارد که سوژه درون آن پرتاب می‌شود. تولد سوژه مترادف با منقاد قدرت شدنی است که این قدرت از طریق ساخت سوژه، امکان تکرار و بازتولید خودش را ممکن می‌کند؛ بنابراین دغدغه سوژه تراجنس به‌منظور گذار میان دوگان‌های جنسیتی به خواست قدرتی می‌انجامد که در درون/به‌واسطه سوژه تکرار می‌شود و نیروی خود را از همین تکرارپذیری می‌گیرد. تکرارپذیری شرط سوژگی‌ای است که توسط قدرت به سوژه اعطا شده است، اما مقاومت با گذار و تخطی از این امر تکرارپذیر/اجراپذیر توسط سوژه است که به وارونه‌سازی نیروهای قدرت و تعلیق دال‌های جنسیت می‌انجامد. نظم نمادین اجتماعی نیز شرط سوژگی را قابلیت رؤیت‌پذیری به‌کمک استیلای سوژه بر خود می‌داند که سوژه تراجنس را بر آن می‌دارد تا در محدوده این نظم به کنش بپردازد. اکنون سعی می‌شود با تکیه بر مفاهیم نظری و یافته‌های پژوهش به سؤالات تحقیق پاسخ داده شود:

۱. از بدفهمی‌های رایج در باب نظم سه‌گانه لکان، تقدم‌بخشی نظم تخیلی به نظم نمادین به‌دلیل وجود مرحله آینه‌ای در رشد روانی است، اما همان‌گونه که اشاره شد، نظم تخیلی،

1. Paul Verhaeghe

نمادین و واقع به‌طور درهم‌تنیده به هویت‌یابی سوژه می‌پردازند و ساحت‌هایی جدا از هم نیستند؛ از همین رو، نباید نظم تخیلی را نظمی پیشاگفتمانی در نظر داشت که در آن ساختارهای نمادین وجود ندارند، بلکه نظم تخیلی و نمادین دیالکتیکی را شکل می‌دهند که هویت سوژه را ساخته و تخریب می‌کنند. سوژه تراجنس، در نظم تخیلی شکلی از خود را بروز می‌دهد که بیش از آنکه امری فردی تلقی شود، دارای دلالت‌های نمادین نظم جنسیتی است. وقتی سوژه تراجنس از بدن خود جنسیتی را فهم می‌کند که براساس دوگان‌های جنسیتی متعین می‌شود، این درهم‌تنیدگی نظم تخیلی با نظم نمادین بهتر مشخص می‌شود. این ایده را باتلر با تأکید بر نبود هیچ فضای پیشاگفتمانی برای سوژه مشخص کرده است؛ بنابراین سوژه تراجنس بر پایه دال‌های جنسیتی برساخته می‌شود. این سوژه با دو تصویر از خود جنسیتی در نظم تخیلی و نمادین مواجه است که بر هم منطبق نیستند و این شکاف به کمک فشارهای گفتمانی سوژه را وامی‌دارد برای بازشناسی میل توسط دیگری/ دیگری بزرگ به کنش‌هایی مانند مبدل‌پوشی و انجام جراحی‌های پزشکی بپردازد. کنشی که بدن را تنها در ساحت دال جنسیتی برمی‌سازد و مدلول جنسیت به‌کمک ناممکنی امر واقع هیچ‌گاه محقق نمی‌شود و این شکست از طریق فانتزی امر جنسیتی، سوژه را بر آن می‌دارد تا با جنسیت‌مندکردن خویش، ناممکنی آن را از طریق اجراگری جنسیت بیوشاند.

۲. سوژه تراجنس به‌عنوان سوژه آرزومند، طبیعی‌بودن نظم نمادین جنسی بر پایه ماتریس دگرجنس‌گرایی را می‌شکند. این سوژه با نفی ارتباط میان جنس/ جنسیت به سوژه هنجارشکن و منحرفی بدل می‌شود که ماهیت برساختی و اجرایی جنسیت را آشکار می‌کند، اما ساختارهای قدرت به‌کمک فناوری‌های خود می‌تواند فرد تراجنس را به‌مثابه سوژه جنسیتی با ایجاد فقدان/ میل در وی بدل کند. تناقض سوژگی تراجنس مبتنی بر فرایندهای توأمان ساخت‌دهنده و تخریب‌کننده گفتمان توسط سوژه است. آرای لکان و باتلر در باب تفاوت جنسی نشان می‌دهد که هویت چیزی جز برساخت بدن از طریق دال‌های زبانی نیست. در این معنا، بدن به‌طور خالص یافت‌شدنی نیست؛ چراکه توسط دال‌های جنسیتی و گفتمان دانش/ قدرت محاط شده است و بدن را به‌مثابه امر واقع نشان‌دار می‌کند که تنها در نظم تخیلی و نمادین تفسیرهایی از آن در قالب فانتزی هویت جنسی/ جنسیتی ارائه می‌شود. امر واقع شکافی است که سوژه از طریق مازاد نیروی میل میان دو خود همسان/ خود متفاوت می‌یابد. بدن سوژه کانون تمرکز ساختارهای قدرت/ دانش/ زبان است که سبب می‌شود فرایندهای هنجارمند پزشکی وابسته به اقتصاد سیاسی میل کنترل شود، اما بدن تراجنس در برخورد با امر واقع (آنجا که جنسیت

موردنظر سوژه/ نظم نمادین در ساحت مدلول برآورده نمی‌شود) نشان از نبود و امکان‌ناپذیری جنسیت است؛ امری که بیش از هر چیز خود را در بن‌بست تلاش سوژه تراجنس (و نیز نظم نمادین) برای بدل‌شدن (و بدل‌کردن) به سوژه جنسیتی نشان می‌دهد و آن را به‌مثابه سوژه کوئیر بر ساخته و جنسیت را تا جایی ممکن می‌کند که به‌مثابه یک اجرا و نه چیزی درون‌ماندگار ارائه شود.

۳. امکان‌ناپذیری جنسیت نشان می‌دهد جنسیت چیزی جز رابطه سلبی بدن‌ها مبتنی بر امر منفیت^۱ نیست. جنسیت به‌مثابه دال (و نه مدلول) تنها اسم اشارتی است که بدن‌ها را در نظم جنسی صورت‌بندی می‌کند؛ بنابراین بر ساخت هویت تراجنس به‌منزله یک اختلال پزشکی که باید از طریق انجام عمل جراحی برطرف شود، در قالب پروژه‌ای نمادین برای کنترل میل و بدن است که چیزی جز تغییر صوری بدن را دنبال نمی‌کند. این امر نشان می‌دهد در نظم نمادین، جنسیت از طریق ارجاع به بدن با نفی دیگر بدن‌ها ایجاب می‌شود و نظم نمادین آنچه را به‌مثابه جنسیت از طریق انجام عمل جراحی وعده می‌دهد، آرمانی تهی است که نبود آن در نظم نمادین از طریق دلالت جنسی توسط اجرای بدن/ ارجاع به بدن پنهان می‌شود. جنسیت در نظم نمادین تا جایی وجود دارد که تن سوژه‌ها به تکرارپذیری دوگان جنسی در ساخت بدنشان پردازند؛ بنابراین تحقق نیافتن جنسیت برای سوژه تراجنس در نهایت به اجراگری از جنسیت می‌رسد که در قالب یک فانتزی سعی می‌کند تا روان زخم ناشی از ناممکنی آن را فراموش کند. اگرچه در ماهیت وجودی، سوژه تا حدودی بر این ناممکنی اذعان دارد و این امر به‌کمک قیاس مداوم میان خود و دیگری (مفروض‌پنداشتن سوژه‌های هم‌جنس به‌مثابه سوژه اصیل جنسیتی توسط سوژه تراجنس) صورت می‌گیرد که نتیجه آن اگرچه اجراگری جنسیت برای نزدیک‌شدن به انگاره هم‌مونیک از جنسیت است، در مقوله هویت، سوژه بعد از انجام جراحی همچنان خود را در تعلیق میان دو جنس/ جنسیت می‌بیند تا جنسیت نه چیزی اصیل/ درون‌ماندگار و منبعث از بدن که ناشی از فرایند اجراگری باشد؛ بنابراین سوژه تراجنس، سوژه‌ای همواره در گذار و در فرایند ساخت بدن است که ماهیت ناتمام امر جنسیتی/ میل را آشکار می‌کند. با استمرار فقدان در میل، دلالت جنسیتی از طریق همین امکان‌ناپذیری میل است که بر ساخته، تخریب و بازساخته می‌شود. این سوژه میل است که در تلاش برای تحقق آنچه در قالب فقدان (بازشناسی به‌مثابه سوژه جنسیت در همان وضعیت تراجنسی) از وی دریغ شده است، تنها به اراده قدرت/ دیگری بزرگ پاسخ می‌دهد؛ چراکه سوژگی تنها در همین

1. Negativity

تلاش و استمرار نهفته است. نهایت اینکه سوژه تراجنس به‌منزله سوژه فقدان، پرده از پوشالی بودن ایده جنسیت برمی‌دارد و برای دیگر سوژه‌ها به‌مثابه یک غیریت یا بیگانه‌ای فهم می‌شود که توهم هویت جنسی/ جنسیتی‌شان را آشکار می‌کند که همین امر در نظم اجتماعی به طرد و سرکوب سوژه هنجارشکن/ منحرف تراجنس منجر می‌شود.

منابع

- فوکو، میشل (۱۳۹۶). *مراقبت و تنبیه*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. چاپ چهاردهم. تهران: نی.
- کالویانف، رادوستین (۱۳۹۸). *هگل، کوژو، لکان؛ دگردیسی‌های دیالکتیک*. ترجمه احسان کریمخانی. چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی.
- هیندس، باری (۱۳۹۶). *گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو*. ترجمه مصطفی یونسی. چاپ اول. تهران: شیرازه.
- Brickell, Ch. (2009). Sexuality and the Dimensions of Power. *Sexuality and Culture*, 13, 57-74.
- Butler, J. (2011). *Bodies that matter, on the discursive limits of sex*. London: Routledge.
- Butler, J. (1999). *Gender trouble, feminism and the subversion of identity*. London: Routledge.
- Butler, J. (1997). *The psychic life of power*. Stanford University Press.
- Butler, J. (1988). Performative Acts and Gender Constitution: An Essay in Phenomenology and Feminist Theory. *Theatre Journal*, 40(4), 519-531.
- Dean, T. (2003). Lacan and queer theory. In *The Cambridge Companion to Lacan*. Jean-Michel Rabaté, Ed: 252-238. Cambridge University Press.
- Fink, B. (1996). *The Lacanian subject; between language and jouissance*. Princeton University Press.
- Grosz, E. (1989). *Sexual subversions; three French feminists*. Australia: Allen and Unwin Pty Ltd. (Routledge Critical Thinkers) Homer, S. (2005). *Jacques Lacan*. Routledge.
- Johnson, K. (2007). Changing sex, changing self; theorizing transitions in embodied subjectivity. *Men and Masculinities*, 10(1), 54-70.
- Johnston, A. (2018). Jacques Lacan, In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2018 Edition). Edward N. Zalta (ed.), Retrieved from <https://plato.stanford.edu/archives/fall2018/entries/lacan/>
- Lacan, J. (2001). *Ecrits; A Selection*. (Alan Sheridan, Trans). Routledge.
- Lacan, J. (1998). *The Seminar of Jacques Lacan, Book 11, The Four Fundamental Concepts of Psychoanalysis*. (Alan Sheridan, Trans). Jacques-Alain Miller, Ed. New York: Norton.
- Lacan, J. (1991). *The Seminar of Jacques Lacan, Book 1, Freud's Papers on Technique*. (John Forrester, Trans). Jacques-Alain Miller, Ed. New York: Norton.
- Myers, T. (2003). *Slavoj Žižek*. Routledge.
- Pickett, B. (2020). Homosexuality, In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), forthcoming Retrieved from <https://plato.stanford.edu/archives/sum2020/entries/homosexuality/>
- Shilling, Ch. (2003). *The body and social theory*. Sage Publications.
- Weeks, J. (2010). *Sexuality* (3rd Ed.). Routledge.
- Wright, E. (2000). *Lacan and postfeminism*. Totem Books.
- Žižek, S. (2009). *The sublime object of ideology* (2nd Ed.). London: Verso.
- Zupančič, A. (2017). *What is sex?* Massachusetts Institute of Technology.